

مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

صرفیہ
فارسی قدھاری

الملكوت الحق بنسب

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

قرن ۲۲-۲۹۳

المقولہ المستطیرة

النظر امدالعلوم والتجاربوها

المؤلفه على اعداده كتابه طالب العلم نايادربان نشر عربى بول ناشرى به

قند هك



یطلب من

المکتبۃ القنیئین

محلہ جنتی پشاور، پاکستان

فون ۲۲۰۴۹۳

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِحَمْدِهِ وَنُصَلِّ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ
أَبَدًا

بدانکه فعل صحیح ثنائی مجرد همیشه باب شهور آمده است با بقل از فعل
صحیح ثنائی مجرد بر وزن فَعَلَ لَفِعْلُ فَعْلًا آمده است بجهن ضَرْبٌ لِيَضْرِبَ
ضَرْبًا نَهْضًا ضَرْبٌ وَضَرْبٌ لِيَضْرِبَ ضَرْبًا فَذَلِكَ مَضْرُوبٌ لَمْ يَضْرِبْ
لَمْ يَضْرِبْ لَا لِيَضْرِبْ لَا لِيَضْرِبْ لَنْ يَضْرِبَ لَنْ يَضْرِبَ وَالْأَمْرُ مِنْهُ
أَضْرِبْ لِيَضْرِبْ لِيَضْرِبْ وَالنَهْيُ عَنْهُ لَا تَضْرِبْ لَا تَضْرِبْ وَالظَّنُّ مِنْهُ
نَضْرِبُ وَالْإِلَاحَةُ مِنْهُ مَضْرُوبٌ وَمَضْرُوبَةٌ وَمَضْرُوبٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَضَارِبٌ
وَمَضَارِيبٌ وَأَفْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَضْرَبُ وَالْمَوْثِقُ مِنْهُ ضَرْبِي
وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَضْرَابٌ وَضَرْبٌ ضَرْبٌ فِي رِوَايَاتٍ لَوْ دَفَعْنَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - مَخْرَجُ الْبِسْمِ

اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل با ضی معلوم سازند حرف
حرف اول مفتوح را بر فتح خود باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتوح دادند و حرف
ثالث
را بینی بر فتح ساختند - تَوْرِيثُ الْمَصْدَرِ

مصدری را حدت کردند لَان الشَّوْنِ اَمَارَةُ الِاسْمِ وَالْفِعْلُ لَا تَقْبَلُ اَمَارَةَ الِاسْمِ
 اَلَا تَوْنِيْنَ تَرْتِمُ تَارِضًا بِاَسْتِ ضَرْبٍ شَدَّ ضَرْبٍ ضَيَّ بَاصِرٍ بِوَضْعَةٍ
 ضَيَّ يَتَضَوُّ بِنَ ضَوْبَةٍ ضَيَّ يَتَضَوُّ بِتَمَّ ضَرْبٍ ضَيَّ يَتَضَوُّ بِتَمَّ ضَرْبٍ
 ضَرَبْنَا لِيَضْرِبُ در اصل ضَرْبٍ بُود ضَرْبٍ فعل ماضی معلوم بود چون
 خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از
 حروف آتین مفتوحه با سکون فاکلمه در او شد در آمدند تا قبل آخر را حرکت کسره
 دادند در آخرش اعراب رنی در آمدند تا از ضَرْبٍ گشت لِيَضْرِبُ شَدَّ لِيَضْرِبُ
 لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ
 لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ
 بود لِيَضْرِبُ فعل مضارع معلوم بُود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را
 اسم فاعل سازند حرف مضارعت را حدت کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جالف از برای وزن فاعل در آمدند در آخرش تونین ممکن از برای
 علامت اسمیت در آمدند تا از لِيَضْرِبُ گشت ضَارِبٌ شَدَّ ضَارِبٌ بَانَ ضَارِبٌ بَانَ هُرُو
 تشبیه ضَارِبٌ است ضَارِبٌ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را
 تشبیه سازند در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا یاد حالتی
 نصب و جر یافته تا بآن نون که عرض از حرکت رفع مفرد در آخرش در آمدند تا از
 ضَارِبٌ گشت ضَارِبَانٌ شد در حالت رفع و یا ضَارِبَيْنِ شد در حالتی نصب و جر

مصدری را حدت کردند لَان الشَّوْنِ اَمَارَةُ الِاسْمِ وَالْفِعْلُ لَا تَقْبَلُ اَمَارَةَ الِاسْمِ
 اَلَا تَوْنِيْنَ تَرْتِمُ تَارِضًا بِاَسْتِ ضَرْبٍ شَدَّ ضَرْبٍ ضَيَّ بَاصِرٍ بِوَضْعَةٍ
 ضَيَّ يَتَضَوُّ بِنَ ضَوْبَةٍ ضَيَّ يَتَضَوُّ بِتَمَّ ضَرْبٍ ضَيَّ يَتَضَوُّ بِتَمَّ ضَرْبٍ
 ضَرَبْنَا لِيَضْرِبُ در اصل ضَرْبٍ بُود ضَرْبٍ فعل ماضی معلوم بود چون
 خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند یک حرف از
 حروف آتین مفتوحه با سکون فاکلمه در او شد در آمدند تا قبل آخر را حرکت کسره
 دادند در آخرش اعراب رنی در آمدند تا از ضَرْبٍ گشت لِيَضْرِبُ شَدَّ لِيَضْرِبُ
 لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ لِيَضْرِبُ بَانَ
 بود لِيَضْرِبُ فعل مضارع معلوم بُود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را
 اسم فاعل سازند حرف مضارعت را حدت کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جالف از برای وزن فاعل در آمدند در آخرش تونین ممکن از برای
 علامت اسمیت در آمدند تا از لِيَضْرِبُ گشت ضَارِبٌ شَدَّ ضَارِبٌ بَانَ ضَارِبٌ بَانَ هُرُو
 تشبیه ضَارِبٌ است ضَارِبٌ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را
 تشبیه سازند در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع و یا یاد حالتی
 نصب و جر یافته تا بآن نون که عرض از حرکت رفع مفرد در آخرش در آمدند تا از
 ضَارِبٌ گشت ضَارِبَانٌ شد در حالت رفع و یا ضَارِبَيْنِ شد در حالتی نصب و جر

در نون تشبیه وجه چنان است بعضی حرفیان عرض حرکت رنمی میدهند بدلیل جمع شدن نون

ضایر بون ضایر بین هر دو جمع مذکر سالم ضایر ب است ضایر ب کم واحد مذکر بود
 چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع مذکر سالم سازند در آخرش را از برائے علامت
 جمع مذکر سالم در حالت نفع و یا در حالتی نصب و جر یا کسره ما قبل و لون مغنوه عوض
 از حرکت رفعی مفرد در آخرش در آوردند تا از ضایر ب گشت ضایر بون شد در حالت
 رنح و یا ضایر بین شد در حالتی نصب و جر ضایر بة در اصل ضایر ب بود ضایر ب
 اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را اسم واحد مؤنث سازند در
 آخرش تائی متحرکه منونه از برائے علامت تانیث در آوردند حرفن که ما قبل از تائی
 تانیث بود آن را مبینی بر فتح ساختند تا از ضایر ب گشت ضایر بة شد ضایر بتان
 ضایر بتین هر دو تشبیه ضایر بة است ضایر بة اسم واحد مؤنث بود چنانچه
 که اسم واحد مؤنث را تشبیه سازند در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
 در حالت رنح الف ضایر بتان شد در حالت رنح و یا ضایر بتین شد در حالتی
 نصب و جر ضایر بات جمع مؤنث سالم ضایر بة است ضایر بة اسم واحد
 مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف
 و تائی متحرکه منونه از برائے علامت جمع مؤنث سالم در آوردند حرفن که ما قبل از الف
 بود آن را حرکت فتح دادند تا از ضایر بة گشت ضایر بتان شد بعد اجتماع
 علامتی تانیث از یکجمله هم آمد تائی اولی را حذف کردند تائی لادعلا و علامته
 لا تحذف و لا تبدل و لا تغیر تا از ضایر بتان گشت ضایر بات شد ضایر بة جمع کثیر

ضابریست ضابریب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند
 حرف اول و ثالث و رابع را حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او بود
 آخرش تالی متحرکه منونه از برای علامت جمع تکمیل در آوردند تا از ضابریب گشت ضابریب
 شد ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است ضابریب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که
 اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و
 ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او چهارم الف
 از برای علامت جمع تکمیل در آوردند و در آخرش تنون ممکن از برای علامت تمیز آوردند
 تا از ضابریب گشت ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است
 ضابریب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را
 حان کردند در آخرش تنون ممکن از برای علامت تمیز آوردند تا از ضابریب
 گشت ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است ضابریب اسم
 واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را برعالت خود باقی گذاشتند ثانی که قبل حرکت بود آن را با و مفتوحه
 بلا کردند سوم با الف از برای علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که ما بعد از
 الف جمع تکمیل بود آن را بر کسره خود بدل تا تنون اذن کردند از جهت فتح
 و منع صورت از ضابریب گشت ضابریب شد ضابریب و ضابریب
 تنون بر غیر صورت داخل نمیشود

صورت میر ...
 حرف اول و ثالث و رابع را حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او بود
 آخرش تالی متحرکه منونه از برای علامت جمع تکمیل در آوردند تا از ضابریب گشت ضابریب
 شد ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است ضابریب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که
 اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و
 ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را اذن کردند به عوض او چهارم الف
 از برای علامت جمع تکمیل در آوردند و در آخرش تنون ممکن از برای علامت تمیز آوردند
 تا از ضابریب گشت ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است
 ضابریب اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را حرکت ضم دادند ثالث را امشد و ساختند حرکت فتح دادند الف و حان را
 حان کردند در آخرش تنون ممکن از برای علامت تمیز آوردند تا از ضابریب
 گشت ضابریب نیز جمع تکمیل ضابریب است ضابریب اسم
 واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکمیل سازند حرف
 اول را برعالت خود باقی گذاشتند ثانی که قبل حرکت بود آن را با و مفتوحه
 بلا کردند سوم با الف از برای علامت جمع تکمیل در آوردند حرف که ما بعد از
 الف جمع تکمیل بود آن را بر کسره خود بدل تا تنون اذن کردند از جهت فتح
 و منع صورت از ضابریب گشت ضابریب شد ضابریب و ضابریب
 تنون بر غیر صورت داخل نمیشود

ساکن ما قبش کسوا آن داؤرا بیابل کردند از مضییرِ ب و مضییرِ ب

گشتند مضییرِ ب و مضییرِ ب شدند بیت

اِنْ و کُمْ لَمَّا و لَام امر لای نهی نیز بیخ حرت جازم فعل مضارع بیدغا

اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

لَیضِرِبْ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از

و دعه مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رنی مفروضند تا از لَیضِرِبْ لَیضِرِبْ

اَضِرِبْ لَیضِرِبْ گشتند اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ

لَیضِرِبْ شدند اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

اِنْ لَیضِرِبْ در اصل لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

لَیضِرِبْ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند

در آخر ایشان جزم کردند و علامه الحزم در آخر تشنیه ما در هر دو وجه مذکور عالم

در دواحه مؤنث مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفروضند تا از

لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ در اصل لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ اِنْ لَیضِرِبْ

لَیضِرِبْ بودند چون اِنْ شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان را آوردند و آخر ایشان چیزی نکرده

زیرا که این فون عوض از حرکت نمی مفرد نیست بلکه ضمیر ناعل است و ضمیر لای محذوف
 و لای تغییر و لای تبیل پس تا از یضربن تضربن گشتند ان یضربن ان
 تضربن شدند مجموعاً هذا ان یضرب ان یضربا ان یضربوا ان تضربن
 ان تضربا ان یضربن ان تضرب ان تضربا ان تضربا ان
 تضربن ان تضربا ان تضربن ان اضرب ان اضربا ان اضربا و مجهول
 قیاس بر معلوم است چون ان یضرب ان یضربا ان یضربوا ان
 تضرب ان تضربا ان یضربن ان تضرب ان تضربا ان تضربا ان
 تضربا ان تضربا ان تضربن ان اضرب ان اضربا ان اضربا
 ان اضربا ان اضربا ان اضربا در اصل یضرب تضرب اضرب تضرب
 بودند چون لم اضرب لم تضرب در اول المجموعه هذا لم یضرب لم یضربا
 لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم یضربن لم تضرب لم تضربا لم تضربا
 لم تضربا لم تضربا لم تضربن لم اضرب لم اضربا لم اضربا
 هذا القیاس لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم
 یضربن ان لم یضرب لم یضربا لم یضربوا لم تضرب لم تضربا لم تضربا
 تضرب اضرب تضرب بودند چون لما یضرب لما یضربا لما یضربوا
 یضرب یضربا یضربوا لما تضرب لما تضربا لما یضربن ان مجهول
 قیاس کن چون لما یضرب لما یضربا لما یضربوا لما تضرب لما تضربا

لَا يُضْرِبُ لَا يُضْرِبَانِ لَا يُضْرِبُونَ لَا تُضْرِبُ لَا تُضْرِبَانِ لَا تُضْرِبُونَ لَا أَضْرِبُ
 لَا أَضْرِبَانِ لَا أَضْرِبُونَ لَا تُضْرِبُ بَيْنَ لَا تُضْرِبَانِ لَا تُضْرِبُونَ لَا أَضْرِبُ
 لَا أَضْرِبَانِ در اصل یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ یَضْرِبُونَ تُضْرِبُ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ أَضْرِبُ
 أَضْرِبَانِ أَضْرِبُونَ تُضْرِبُ بَيْنَ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ أَضْرِبُ
 أَضْرِبَانِ بودند چون لام نافی معلومه را قول ایشان در آوردند و آنرا ایشان چیزی
 نکردند زیرا که این لام عامل لفظی نیست بلکه عامل معنوی است معنای منفی
 را مثبت میسازد چون لَا يَزَالُ و معنای مثبت را منفی میسازد نحو
 لَا يُضْرِبُ تا از یَضْرِبُ یَضْرِبَانِ الی آخره گشتند لَا يُضْرِبُ لَا يُضْرِبَانِ
 شدند مجهول تیناس کن بریت

أَنْ و لَنْ پس کمی اِذَنْ این چارون معتبر نصب قبل کنند این حمد دائم استغنا
 أَنْ يُضْرِبُ أَنْ تُضْرِبَ أَنْ أَضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ در اصل یَضْرِبُ تُضْرِبُ
 أَضْرِبُ تُضْرِبُ بودند چون أَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان در آوردند
 آنرا ایشان را نصب کردند و عامه النصب در آخر مفردات صحیح اللام بغیر از واحده
 مؤنث مخاطبه ظهور نتجات شدند تا از یَضْرِبُ تُضْرِبُ أَضْرِبُ تُضْرِبُ
 گشتند أَنْ يُضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ أَنْ أَضْرِبَ أَنْ تُضْرِبَ شدند أَنْ
 يُضْرِبَ أَنْ يُضْرِبُوا أَنْ تُضْرِبَا أَنْ تُضْرِبُوا أَنْ تُضْرِبُوا در اصل
 يُضْرِبَانِ يُضْرِبُونَ تُضْرِبَانِ تُضْرِبُونَ تُضْرِبُونَ بودند چون

اَنْ ناصبه مصدر معلومه در اول ایشان در آردند آخر ایشان را نصب کردند و
 علامه نصب در آخر تنبیه ما و در هر دو جمع مذکر سالم و در واحد مؤنث محلی طبع
 سقوط نونات عوض از حرکت رنی مفرد شدند حملاً للنواصب علی الجوازم لان الجرم
 فی الالف کالجری الی اسماء تا از یضری بان یضری یون تَضری بان تَضری یون
 تَضری یون تَضری بان گشتند اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ
 تَضری یون اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان گشتند اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری یون در
 اصل یَضری یون تَضری یون بودند چون اَنْ ناصبه مصدریه معلومه در اول ایشان
 در آردند آخر ایشان را چیزی نکردند زیرا که این نون عوض از حرکت رنی مفرد
 نیست بلکه ضمیر ناعلست الضمیر لا یحذف تا از یضری یون تَضری یون گشتند
 اَنْ یَضری یون اَنْ تَضری یون شدند مجموعه هذا اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون
 اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری یون
 اَنْ تَضری یون اَنْ تَضری بان اَنْ تَضری یون اَنْ اَضری بان اَنْ تَضری بان مجهول
 علی هذا القیاس نحو اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری بان اَنْ یَضری یون اَنْ یَضری بان
 لَنْ تَضری بان لَنْ اَضری بان لَنْ تَضری بان در اصل یَضری بان تَضری بان اَضری بان
 تَضری بان بودند چون لَنْ تا کسیده ناصبه ناصبه معلومه در اول ایشان در آردند الخ
 مجهول نیز کسی یَضری بان کسی تَضری بان کسی اَضری بان کسی تَضری بان در اصل یَضری بان
 تَضری بان اَضری بان تَضری بان بودند چون کسی سببیه ناصبه معلومه الخ معلوم و مجهول

من میراثیه ۱۱۱، بعد از سه روز بخند ۳، هر سه روز در خانه سه روز بماند، هر روز در منزل

تس اذن يضرب اذن تضرب اذن اضرب اذن تضرب در اصل
 يضرب تضرب اضرب تضرب بودند و اذن وقتیه جوابیه نامیه معلومه الخ
 بموه هذا اذن يضرب اذن يضرب با اذن يضرب اذن تضرب اذن
 تضرب با اذن يضرب بن الخ اضرب در اصل تضرب بود تضرب فعل
 مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر
 حاضر سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن مانده چون
 ابتدا با ساکن ستند بود پس نظر کردند سوئی عین کلمه که عین کلمه او کمسور
 بود پس همزه وصلی کمسوره در ادش در آوردند آخرش اوقف کردند و علامته الوقف
 در آخر مضرات صحیح اللام بغیر از واحد مؤنث مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفروض شد تا
 از تضرب گشت اضرب شد اضرب یا اضرب یا اضرب یا در اصل
 تضرب یا تضرب یون تضرب بین تضرب فان بودند تا که علامت استقبال
 بود آن را حذف کردند ثانی ساکن ماند الخ در اول ایشان در آوردند آخر ایشان
 را اوقف کردند و علامته الوقف در آخر ثنیه با و در جمع مذکر سالم در واحد مؤنث
 مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رفعی مفروض شد تا از تضرب یون تضرب یون
 تضرب بین تضرب یا گشتند اضرب یا اضرب یا اضرب یا اضرب یا شدند
 اضرب بین در اصل تضرب بین بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن
 ماند الخ آخرش چیزی نگردد زیرا که این نون عوض از حرکت رفعی مفروضیت بلکه ضمیر

در هر سه روز در منزل در اصل در هر سه روز در منزل

فاعل است الضمیر لامی ت تا از نَضْرِبُ گشت إِضْرِبُ شد مجموعاً هَذَا می باشد
إِضْرِبُ یا إِضْرِبْ یا إِضْرِبِي یا إِضْرِبِي یا إِضْرِبِي یا إِضْرِبِي در اصل
إِضْرِبْ بود چون نون تأکید ثقیله با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد
 در میان با ونون مدغمه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام
 عرب جائز بود بار حرکت فتح دادند از جهت تخفیف و ونون تأکید ثقیله را نیز
 حرکت فتح دادند تا از إِضْرِبْ گشت إِضْرِبِي شد إِضْرِبِي در اصل إِضْرِبْ یا
 بود چون نون تأکید ثقیله با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد میان نون
ونون مدغمه علی حده چون التقاء ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود از بر حالت
 خود باقی گذاشتند نون تأکید ثقیله را حرکت کسره دادند تا إِضْرِبِي یا إِضْرِبِي
 شد إِضْرِبِي در اصل إِضْرِبْ بود چون نون تأکید ثقیله با او متصل شد بعد
 التقاء ساکنین شد میان ونون مدغمه علی حده چون التقاء ساکنین علی
 حده در کلام عرب جائز بود و در احوال کردند از جهت ثقل ضمّه ماقبل بر حالت ونون
 گذاشتند ادوات کند بر هذیفه ونون تأکید ثقیله را حرکت فتح دادند تا از
إِضْرِبِي یا إِضْرِبِي گشت إِضْرِبِي شد إِضْرِبِي در اصل إِضْرِبِي بود چون نون
 تأکید ثقیله با او متصل شد بعد التقاء ساکنین شد میان ونون مدغمه علی حده چون
 التقاء ساکنین علی حده در کلام عرب جائز بود یا احوال کردند از جهت
 ثقل و کسره ماقبل بر حالت خود باقی گذاشتند ادوات کند بر هذیفه

چه چو کلام واقع شد باقی نون بی ۱۲ چه چو کلام واقع شد باقی نون بی ۱۲

یا دهن تاکید ثقیله را حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد
 اضری بنان قس اضری بنان در اصل اضری بن بود چون نون تاکید ثقیله با او
 متصل شد بوجه اجتماع ثلث نونات ش چون اجتماع ثلث نونات در کلام
 عرب متکره پیدا شدند لاجرم الف مفاصل در میان ایشان در آوردند تا اجتماع
 ثلث نونات نشود و نون تاکید ثقیله را حرکت کسره دادند تا از اضری بن گشت
 اضری بنان شد مجموعه بنا اضری بن اضری بن اضری بن اضری بن اضری بنان اضری بنان
 اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء
 ساکنین شد میان با دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در
 کلام عرب جائز نبود بار حرکت فتحه دادند تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن
 در اصل اضری بن بود چون نون تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان
 دا و دهن خفیفه علی غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب
 جائز نبود و او را حذف کردند ضم ما قبل ابر حالتی در باقی گذاشتند تا دلالت کند
 بر خفیت دا و تا از اضری بن گشت اضری بن شد اضری بن در اصل اضری بن بود چون نون
 تاکید خفیفه با او متصل شد بوجه التقاء ساکنین شد میان یا و دهن تاکید خفیفه علی
 غیر حده چون التقاء ساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نبود یا را حذف
 کردند و کسره ما قبل را بر حالت خود باقی گذاشتند تا دلالت کند بر خفیت یا تا از
 اضری بن گشت اضری بن شد مجموعه بنا اضری بن اضری بن اضری بن اسم ظرف مقصود

صفت کلام عرب در این کتاب است و این کتاب در شرح کلام عرب است

تذکره خواهی باشد مسلم خواهی بود پس مسماای بصری بقدر اول جائی بود و در تغیر تانی جائی یا زمان زده شدن از بعد لغا در
تاریخ

را از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را حذف کردند بعوض او میم
مفهومه در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند و در آخرش
توین نمکن از برائے علامه اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت
مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ بَانَ مَضْرِبٌ بَيْنِ هِرْدٍ ثَمْنِيَّةٍ مَضْرِبٌ سِتِّ مَضْرِبٌ اِمِّ
واحد بود چون خواستن که اسم واحد را ثمنیه سازند در آخرش الف از برای
علامت ثمنیه در حالت رفع الهم مَضْرِبٌ بَانَ شد در حالت نفع و یا مَضْرِبٌ بَيْنِ شد
در حالتی نصب و جمع مَضْرِبٌ بجمع تکسیر مَضْرِبٌ سِتِّ مَضْرِبٌ اِمِّ واحد بود
چون خواستند که اسم واحد را جمع تکسیر سازند حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند
ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکسیر آهدهند حرف که
ما بعد از الف جمع تکسیر بود آن را بر کسر خود با گذاشتند توین را حذف کردند از جهت منع
صرف تا از مَضْرِبٌ گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تصغیر مَضْرِبٌ است
مَضْرِبٌ اِمِّ واحد کبیر بود چون خواستند که اسم واحد کبیر را اسم واحد مصغر سازند
حرف اول را حرکت ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جا یا از برای
علامت تصغیر در آوردند حرف که ما بعد از یای تصغیر بود آن را بر کسر خود با گذاشتند
تا از مَضْرِبٌ گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ بَانَ مَضْرِبٌ بَيْنِ مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ
مَضْرِبٌ اِمِّ آله مَضْرِبٌ نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرفت مضارعت را
حذف کردند بعوض او میم کسره در اولش در آوردند ما قبل آخر را حرکت

فقد اندر آخرش تنوین نمکن از برای علامه اسمبیدور آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ شَدَّ مَضْرِبًا یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ است
 بِمَضْرِبٍ اسم واحد و المَضْرِبُ جمع مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این
 جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَضْرِبٌ
 گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تَعْنِیرٌ مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود
المَضْرِبُ شد مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ یا مَضْرِبٌ بَيْنَ مَضْرِبَيْنِ مَضْرِبٌ مَضْرِبٌ مَضْرِبَةٌ
 نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت اصحت کردند بعضی از اسم کسره
 در اولش به آوردند ثالث در ابع را حرکت فتحه دادند آخرش تائی متحرکه از برای
 علامه الکوسلی و تنوین نمکن از برای علامت اسمبیدور آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مَضْرِبٌ يَكْتُبُ شد مَضْرِبٌ يَتَّانِ مَضْرِبَيْنِ هر دو تشبیه مَضْرِبٌ
 است مَضْرِبٌ اسم واحد و المَضْرِبُ جمع مَضْرِبٌ است در حالت دفع و یا مَضْرِبٌ يَتَّانِ
 شد عالی لقب و جمع مَضْرِبٌ جمع تکمیل مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد
 بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکمیل سازند کسره هم را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن
 را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد
 از الف جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تا در وحدت را و تنوین نمکنی

در هر دو اسم کسره هم را بفتحه بدل کردند ثانی ماکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای علامت جمع تکمیل آوردند حرف که مابعد از این جمع تکمیل بود آن را حرکت کسره دادند تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَضْرِبٌ گشت مَضْرِبٌ شد مَضْرِبٌ تَعْنِیرٌ مَضْرِبٌ است مَضْرِبٌ اسم واحد تکمیل بود

حذف کردند از جهت ضدیت و منع مرن تا از مَضْرِبَةٌ گشت مَضْرِبُ
 شد مَضْرِبَةٌ تیس است مجموعۀ هَذَا مَضْرِبَةٌ مَضْرِبَتَانِ مَضْرِبَتَيْنِ مَضْرِبَاتُ
 مَضْرِبَاتٌ مَضْرِبَاتٌ ایضاً از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را
 حذف کردند به عوض او میم کسره با سکن فاکلمه در او نش در آوردند ثالث را
 حرکت فتحه دادند چهارم جا الف از برای علامه کبری و تنوین ممکن از
 برای علامت اسمیت در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَضْرِبَاتُ
 شد مَضْرِبَاتُ ابان مَضْرِبَاتُ ابان هر دو تنبیه مَضْرِبَاتُ است مَضْرِبَاتُ اسم واحد بود
 مَضْرِبَاتُ ابان شد در حالت رفع و یا مَضْرِبَاتُ ابان شد در حالتی نصب هر مَضْرِبَاتُ
 جمع تکبیر مَضْرِبَاتُ است مَضْرِبَاتُ اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند کسوه میم را بفتح بدل کردند تا بی سکن را حرکت فتحه دادند سوم جا الف از برای
 علامت جمع تکبیر در آوردند حرف که مانع از الف جمع تکبیر بود آن حرکت کسره دادند
 تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف فصار هَذَا النِقْشُ لَا يُعْتَبَرُ بِمَضْرِبَاتِ
 بَعْدَ الْفِ سَاكِنٍ بِقَبْلِشْ مَكْسُورٍ اَنْ الْفِ رَا بِبَايِلٍ كَرْدِنَا تَا اَزْ بَدَا النِقْشِ گشت
 مَضْرِبَاتُ شَدْ مَضْرِبَاتُ تیس است مجموعۀ این است مَضْرِبَاتُ مَضْرِبَاتُ ابان
 مَضْرِبَاتُ ابان مَضْرِبَاتُ مَضْرِبَاتُ اسم فعیس مَضْرِبَاتُ از فعل مضارع معلوم
 بنا کردند حرف مضارعت اخذ کردند پس بجزه مَعْرُوفَةٌ تَنْفِیْلِیَّةٌ در او نش در آوردند قبل
 آخر حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن مَعْرُوفَةٌ در آوردند تا از فعل مضارع معلوم
 از جهت علامت تنبیه اولی قولی در ای مفروض از جهت مشخص حرف

در آله کبری سالف از یاد مخرج است ۱۲

که در الف مَعْرُوفَةٌ مثل مضاربت علامت شود

گشت اَضْرِبْ شِدَّ اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنَ هر دو تشبیه اَضْرِبْ است اَضْرِبْ اسم
 واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را تشبیه سازند و آخرش الف از برای علامت
 تشبیه در حالت رفع اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ شد در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنَ شد در حالتی نصب و جر
اَضْرِبْ بَيْنَ اَضْرِبْ بَيْنَ هر دو جمع مذکر سالم اَضْرِبْ است اَضْرِبْ اسم واحد مذکر بود و اَضْرِبْ
اَضْرِبْ بَيْنَ شد در حالت رفع دیا اَضْرِبْ بَيْنَ شد در حالتی نصب و جر اَضْرِبْ جمع کسیر
اَضْرِبْ است اَضْرِبْ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر را جمع کسیر سازند
 حرف اول را بر حالتی که باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند و سوم جالف از برای
 استسجاع کسیر آوردند حرف که مابعد از الف جمع کسیر بود آن حرکت کسره دادند ثمین مقدر
 که در آنجا شد بود در اینجا نیز مقدر کردند از جهت منع صرف تا از اَضْرِبْ گشت اَضْرِبْ
شِدَّ اَضْرِبْ تصغیر اَضْرِبْ است اَضْرِبْ اسم واحد کسیر بود چون خواستند که کم واحد
 کسیر را کم واحد مصغر سازند حرف اول را حرکت ضمّه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند
 سوم جای از برای علامت تصغیر آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن حرکت کسره
 دادند ثمین مقدر را ظاهر ساختند زیرا که علت تقدیر عینیت او زایل شد تا از اَضْرِبْ
 گشت اَضْرِبْ شد اَضْرِبْ يان اَضْرِبْ بَيْنَ اَضْرِبْ بَيْنَ اَضْرِبْ بَيْنَ اَضْرِبْ
اَضْرِبْ قهری در اصل اَضْرِبْ بود اَضْرِبْ اسم واحد مذکر بود چون خواستند که کم واحد مذکر
 را کم واحد مؤنث سازند همزه تفضیلیه احذن کردند ثانی ساکن را حرکت ضمّه دادند
 با ساکن بین کسره بار الفتحه بدل کردند و در آخرش الف مقصوره از برای علامت است

که وزن این است و آن نیز تصرف میباشد زیرا که قابل تار باشد چون اربع الیه و پس عینیت از جمله الفاظ و کلمات

آوردند تا از ضو ب گشت ضوئی نشی ضو بیان ضو بیین هر دو تشبیه ضوئی است
 ضوئی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اکم واحد مؤنث را تشبیه سازند در
 آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت رفع الحو بوده التقاء ساکنین شد و بیان
 دو الفین در حالت رفع و میان الف و یاد در حالتی نصب جر الف اولی را بیائی
 مفتوحه بدل کردند تا از ضوئی کی گشت ضوئی بیان شد در حالت رفع و یا ضو بیین شد
 در حالتی نصب جر ضوئی بیات جمع مؤنث سالم ضوئی کی است ضوئی کی اکم واحد بود چون
 خواستند که اکم واحد را جمع مؤنث سالم سازند در آخرش الف تائی متحرکه منون از
 برای علامت جمع مؤنث سالم آوردند بوجه التقاء ساکنین شد و بیان دو الفین
 الف اولی را بیائی مفتوحه بدل کردند تا از ضوئی کی گشت ضوئی بیات شد ضو ب جمع کسره
 ضوئی کی است ضوئی کی اکم واحد مؤنث بود چون خواستند که اکم واحد مؤنث را جمع تکبیر سازند
 حرف اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نحه دادند نحه بار انجمه بدل
 کردند الف مقصوره را حذف کردند تا از ضوئی کی گشت ضو ب شد ضوئی بیی تصغیر
 ضوئی کی است ضوئی کی اکم واحد مکبیر بود چون خواستند که اکم واحد مکبیره را اکم واحد مقصوره
 سازند ثانی ساکن را حرکت نحه دادند سوم هائی تصغیریه در آوردند بانی بر حال خود
 گذاشتند تا از ضوئی کی گشت ضوئی بیی شد ضوئی بیان ضو بیان ضو بیین ضو بیان ضو بیان
 ضو بیین باب دوم از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن فَعَلَ فَعْلًا آمده است همچون
 نَعَوْ يَنْعَوُ نَعْوًا وَنَعْوًا وَنَعْوًا فَعْلًا فَذَلِكَ مَصْنُوعٌ مِنْ نَعْوٍ
 مد دادند

عوضه بیانی باراک و مطلق مکبیر بود یعنی احوالی حال کردند

لَمْ يُبْصِرْ لَا يُبْصِرُ لَا يُبْصِرُ لَنْ يُبْصِرَ لَنْ يُبْصِرَ لَنْ يُبْصِرَ وَلَا مَرَدُّ لَنْ يُبْصِرَ لَنْ يُبْصِرَ
 لِيُبْصِرَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يُبْصِرُ لَا تُبْصِرُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَنْصُوعٌ وَالْآلَةُ
 مِنْهُ مَنْصُوعٌ وَمَنْصُوعَةٌ وَمَنْصُوعٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَنْصُوعٌ وَمَنْصُوعٌ وَمَنْصُوعٌ
 أَفْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَلْبَسَ وَالْمَوْنُ مِنْهُ لُبَّسٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا أَنْصَبُ وَأَنْصَبُ

بدان که در مضارع معلوم و امر حاضر و ظن مخالفت دارد تا قبل باب سوم از فعل صحیح
 ثلثانی مجرور در وزن ^{بهم} كَيْفَعْلُ فَعْلًا ^{بهم} فَعْلًا آمده است همچون عَلِمَ تَعَلَّمَ عَلِمًا نَهَوَ
 عَابًا وَعَلِمَ تَعَلَّمَ عَلِمًا فَذَا كَمَعْلُومٍ لَمْ يَعْزَمْ لَمْ يَعْزَمْ لَمْ يَعْزَمْ لَمْ يَعْزَمْ
 لَنْ يَعْزَمَ لَنْ يَعْزَمَ وَالْإِسْمَاءُ عَلِمَ لِيَعْلَمَ لِيَعْلَمَ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْلَمُ
 لَا تَعْلَمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَعْلَمٌ وَمَعْلَمَةٌ وَمَعْلَمَةٌ
 وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَعَالِمٌ وَمَعَالِمَةٌ وَأَفْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَعْلَمُ وَالْمَوْنُ مِنْهُ
 عَلِمٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا أَعَالِمٌ وَعَلِمٌ بِدَانِيكِهِ دَرَامِي مَعْلُومٌ وَمَضَاعِجٌ مَعْلُومٌ وَظَنُّ

مخالفت بوجود است باب چهارم از فعل صحیح ثلثانی مجرور در وزن فَعْلٌ يَفْعُلُ مَعْلُومٌ
 آمده است همچون صَنَعَ يَمْنَعُ مَمْنَعًا فَهُوَ مَانِعٌ وَمَنْعٌ يَمْنَعُ مَمْنَعًا فَذَاكَ مَمْنَعٌ لَمْ يَمْنَعْ
 لَمْ يَمْنَعْ لَا يَمْنَعُ لَا يَمْنَعُ لَنْ يَمْنَعَ لَنْ يَمْنَعَ وَالْإِسْمَاءُ مَنَعَ يَمْنَعُ مَمْنَعٌ أَوْ النَّهْيُ
 عَنْهُ لَا مَمْنَعٌ وَلَا مَمْنَعٌ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَالْآلَةُ مِنْهُ مَمْنَعٌ وَمَمْنَعَةٌ وَ
 مَمْنَعَةٌ وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا مَمْنَعٌ وَمَمْنَعٌ وَمَمْنَعٌ وَأَفْعَلُ التَّفْضِيلُ مِنْهُ أَمْنَعُ وَالْمَوْنُ مِنْهُ مَمْنَعٌ
 وَالْمَجْمَعُ مِنْهُمَا أَمَانِعٌ وَمَمْنَعٌ بِدَانِيكِهِ دَرَامِي مَمْنَعٌ وَظَنُّ مَمْنَعٌ

اصولی مضارع در توضیح همین است

صحیح ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَلَ فَعْلًا** آمده است همچون **حَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا**
فَعَوَّحَ حَسِبٌ وَحَسِبَ يَحْسِبُ حَسَبًا اذ **الْحَسْبُ** لم **يَحْسِبْ** لم **يَحْسِبْ**
لَا يَحْسِبُ لَا يَحْسِبُ لَنْ يَحْسِبَ لَنْ يَحْسِبَ و الامر **أَحْسِبْ يَحْسِبُ**
يَحْسِبُ و النهي عنه **لَا تَحْسِبْ لَا تَحْسِبْ** و الظره منه **فَحْسِبٌ** و الآلة
 منه **مَحْسِبٌ مَحْسَبَةٌ حَسَابٌ** و الجمع منهما **حَسَبٌ حَسَبٌ** و افعال التفضيل
 منه **أَحْسَبُ** و الموث منه **حَسَبِي** و الجمع منهما **أَحَسِبُ وَحَسَبٌ** با در فعلی
 معلوم مخالفت میباشد **باب ششم** از فعل صحیح ثلاثی مجرد بر وزن **فَعَلَ فَعْلًا**
فَعَلًا آمده است همچون **شَرَفَ شَرَفًا** و **شَرَّفَ شَرَفًا** و **شَرَّفَ شَرَفًا** و **شَرَّفَ شَرَفًا**
لَنْ يَشْرَفَ و الامر **أَشْرَفْ يَشْرَفُ** و النهي عنه **لَا تَشْرَفْ** و الظره
 منه **مَشْرَفٌ** و الجمع منه **مَشَارِفٌ** و افعال التفضيل منه **أَشْرَفُ** و الموث
 منه **شَرَفِي** و الجمع منهما **أَشَارِفُ وَشَرَفٌ** در اصل **شَرَفٌ** و **شَرَفٌ** و **شَرَفٌ**
 اتم مصدر بود از حرف اول و ثالث منفرجه بر نحو خود باقی گذاشته اند ثانی ساکن را
 حرکت فمه دادند تنوین مصدری را حذف کردند ایمان التوین اماره الاکم التوین شد
شَرَفٌ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا
شَرَّفَ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا شَرَّفَ شَرَفًا در اصل **شَرَفٌ** بود
شَرَفٌ فعل باضی معلوم بود چون خواستند که فعل باضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند
 یک حرف از حرف آئین مفعوله باسکون فاکلمه در اولش را آوردند تا قبل آخر حرکت فمه

و حرف ثالث را یعنی برکتی ساختند

دادند در آخرش اعراب فعلی در آوردند تا از **شَوِّفْتُ** گشت **يَشْوِفُونَ** شد **يَشْوِفُونَ** نیز وفا
يَشْوِفُونَ **شَوِّفْتُ** **لَشَوِّفَانِ** **يَشْوِفُونَ** **لَشَوِّفُونَ** در اصل **لَشَوِّفُونَ** بود
لَشَوِّفُونَ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را صفت مشبهه
 سازند حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند ضممه
 را را یکسره بدل کردند چهارم جای از برای وزن فعل در آوردند و در آخرش تین
 تمکن از برای علامت استمیر را افزودند تا از **لَشَوِّفُونَ** گشت **لَشَوِّفُوا** شد
لَشَوِّفُوا **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا**
لَشَوِّفُوا **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا**
لَشَوِّفُوا **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا** **لَشَوِّفُوا**
 است **لَشَوِّفُوا** اسم واحد بود چون خواستند که واحد را جمع تکبیر سازند همزه مفتوحه
 با سکن فاکلمه در اولش را آوردند کسره را را الفتحه بدل کردند تا از **لَشَوِّفُوا** گشت
لَشَوِّفُوا شد بعد یا ساکن یا قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل کردند تا از **لَشَوِّفُوا**
 گشت **لَشَوِّفُوا** شد **لَشَوِّفُوا** جمع تکبیر **لَشَوِّفُوا** است -
لَشَوِّفُوا اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند حرف اول حرکت
 ضممه را از ثانی را حرکت فتح دادند یا ای ساکنه را نیز حرکت فتح دادند چهارم جا الف را برای
 علامت جمع تکبیر را آوردند تا و تین اخذ کردند از جهت ضدیت منع حرف تا از **لَشَوِّفُوا**
 گشت **لَشَوِّفُوا** شد بعد قلب مکانی کردند میا یا و یا را بجای فای بردند فای

را بجای ی یا از شئی یاف گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما ان
 یار اجهزه بدل کردند تا از شرفای گشت شئی فاء شد شئی انکاء جمع مکسر شریف است
 تکوین اسم واحد مؤنث بود چون خواستند که اسم واحد مؤنث را جمع تکبیر سازند حرف اول
 را بر حالت خود باقی گذاشتند کسره ثانی را به فتح بدل کردند سوم جا الف از برای علامت جمع
 تکبیر سازند حرف که بعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت کسره هائمه تا وقت راجعت کردند از جهت
 ضدیت و تمیز تمکن راجعت کردند از جهت منع صرف تا از
 شئی یاف گشت شرفای شد بعد یا واقع شد بعد از الف زانما ان یار اجهزه بدل کردند تا اد
 شرفای گشت شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد شرفای شد
 هر دو ای کبریا بودند چون استند که ای کبریا ای مصغر سازند حرف اول حرکت ضم را انداختن را
 حرکت فتح دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند حرف که بعد از برای تصغیر
 بود آن حرکت کسره دادند تا از شئی یاف و شرفای گشتند شئی یاف و شئی یاف شد
 بعد از حرف ان یک بن هم آمدند اول ساکن ثانی منحرک اول را در ثانی ادغام کردند
 تا از شریف و شریف گشتند شئی یاف و شئی یاف شدند باقی بر باب نصی
 نصی ای قیاس است تکرار بکار نیست بلکه فعل صحیح ثلثی مزید نیه در اول باب
 مشهور آمده است باب اول از فعل صحیح ثلثی مزید نیه باب افعال است
 بر وزن افعال یفعل افعالا آمده است همچون اکرتم یکرتم اکرما افعول
 اکرتم و اکرتم یکرتم اکرما اذک اکرتم لم یکرتم لم یکرتم
 برای کردن

لَا يَكْرِمُ لَا يَكْرِمُ لَنْ يَكْرِمَ لَنْ يَكْرِمَ يَكْرِمُ يَكْرِمُ الْا مَرْمَنه الْكِرْمُ
 وَالنَّيْ عِنْدَ لَا يَكْرِمُ لَا تَكْرِمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَكْرِمٌ مَكْرَمًا الْكِرْمُ وَرَأْسُ الْكِرْمِ مَا
 بُوْدَ الْكِرْمِ مَا اسْمُ مَصْدَرٌ بُوْدَ آه حَرْفٌ اَوَّلُ رَا حَرْكُ فَتْحٌ وَادْنِ الْاَلِفِ وَتَوْنِيْنُ مَصْدَرِي وَرَا
 حَذْفٌ كَرْدَنَدَا اِزْ a
 اَكْرَمِنَ اَكْرَمَتِ اَكْرَمَةٌ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ اَكْرَمْتُمْ a
 يَكْرِمُ دَرِ اَصْلِ اَكْرَمٌ بُوْدَ اَكْرَمَ فَعْلٌ مَاضِي مَعْلُوْمٌ بُوْدَ اِنْ هِيَ حَرْفٌ اِزْ حُرُوْفِ
 اَتَيْنِ مَضْمُوْمَهٗ وَرَاوَلِشْ دَرِ اَوْرَدِنْدَا مَاقِبْلِ اَخْرَا حَرْكُ كَسْرَهٗ وَادْنِدْ دَرِ اَخْرِشْ
 اِعْرَابِ رَفْعِي دَرِ اَوْرَدِنْدَا اِزْ اَكْرَمٌ كُنْتُمْ يَكْرِمُ شَدَّ يَكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُوْنَ
 تَاكْرِمُ تَاكْرِمَانِ يَاكْرِمُوْنَ تَاكْرِمُ تَاكْرِمَانِ تَاكْرِمُوْنَ تَاكْرِمِيْنَ تَاكْرِمِيْنَ تَاكْرِمَانِ تَاكْرِمُوْنَ
 اَكْرِمُ تَاكْرِمُ بَعْدَهٗ اِجْتِمَاعِ هَمْزِيْنِ شَدَّ وَرَاوَلِشْ مَكْلَمٌ وَاحِدًا يَنْ جِنْسِيْنِ ثَقِيْلٌ بُوْدَ
 هَمْزَهٗ ثَانِي حَذْفٌ كَرْدَنْدُورِ بَاقِي صِيغَهٗ هَا يَنْزِ حَذْفٌ كَرْدَنْدُورِ وَالْبَابُ تَا اِزْ
 يَاكْرِمُ يَاكْرِمَانِ اِلَى اَخْرَهٗ گِشْتَنْدُ يَكْرِمُ يَكْرِمَانِ يَكْرِمُوْنَ تَكْرِمُ تَكْرِمَانِ
 تَكْرِمِيْنَ تَكْرِمِيْنَ تَكْرِمَانِ تَكْرِمُوْنَ تَكْرِمِيْنَ تَكْرِمِيْنَ تَكْرِمَانِ تَكْرِمُوْنَ اَكْرِمُ مَكْرِمُ
 شَدَّ مَكْرِمُ دَرِ اَصْلِ يَكْرِمُ بُوْدَ يَكْرِمُ فَعْلٌ مَضْمَاعِ مَعْلُوْمٌ بُوْدَ اِنْ هِيَ حَرْفٌ مَضْمَاعِ
 رَا حَذْفٌ كَرْدَنْدُورِ عَوْضِ اَدْمِيْمِ مَضْمُوْمَهٗ وَرَاوَلِشْ دَرِ اَوْرَدِنْدُورِ اَخْرِشْ تَوْنِيْنِ
 نَمَكْنِ اِزْ بَرَايِ اِلَى عِلَامَتِ اِسْمِيَهٗ وَرَاوْرَدِنْدَا اِزْ يَكْرِمُ گِشْتَنْدُ مَكْرِمُ شَدَّ
 مَكْرِمُ مَكْرِمَانِ مَكْرِمُوْنَ مَكْرِمَتًا مَكْرِمَتَانِ مَكْرِمَاتٌ مَالَاتٌ لَّا بَرْمُجْدُ

قیاس است اَکْرِمٌ در اصل اَکْرَمٌ بود اَکْرَمٌ فعل ماضی معلوم بود آه حرف
 اول را حرکت ضممه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا اَکْرَمٌ گشت اَکْرِمٌ
 شد اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرَمُوا اَکْرَمٌ در اصل یَکْرِمٌ بود یَکْرِمٌ فعل مضارع معلوم بود آنچه
 حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا اَکْرِمٌ گشت
 یَکْرِمٌ شد یَکْرِمٌ یَکْرِمَانِ یَکْرِمُونَ اَکْرَمٌ در اصل یَکْرِمٌ بود یَکْرِمٌ فعل مضارع
 مجهول بود آنچه حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش دو
 آوردند آخرش نویسیگان از برای علامت اسمیه در آورده تا اَکْرِمٌ گشت اَکْرَمٌ شد
 اَکْرَمٌ اَکْرَمَانِ اَکْرَمُونَ اَکْرَمٌ اَکْرَمَانِ اَکْرَمُونَ اَکْرَمٌ در اصل اَکْرَمٌ بود
 مجرد قیاس کن اَکْرِمٌ در اصل یَکْرِمٌ بود یَکْرِمٌ فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خوانند
 که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر سازند و در گذشته بسوی اصل که صلش تا اَکْرِمٌ بود
 تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند چون احتیاج بهزه
 وصله نماند آخرش را وقت کردند آنچه اَکْرِمٌ شد اَکْرِمًا اَکْرَمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ
 اَکْرِمُونَ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ
 تا اَکْرِمُونَ تا اَکْرِمَانِ تا اَکْرِمُونَ تا اَکْرِمَانِ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند آنچه اَکْرِمًا
 اَکْرِمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ در اصل اَکْرِمُونَ بود در گذشته بسوی صلش که اَکْرِمُونَ
 تا اَکْرِمُونَ بود تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند آنچه اَکْرِمُونَ شد
 اَکْرِمٌ اَکْرِمًا اَکْرِمُوا اَکْرِمٌ اَکْرِمَانِ اَکْرِمُونَ در اصل اَکْرِمُونَ بود چون نو

تا کید تفضیل با او متصل شد بعده التقارر الساکنین شد میان میم و نون مدغمه علی غیر
 حده الخ قیاس بر بحر و میا شد و مجموعہ ہذا اکْرِمْ مِنَ اَكْرِمْ مَانَ اَكْرِمْ مِنَ اَكْرِمْ مِنَ
 اَكْرِمْ مَانَ اَكْرِمْ مَانَ خفیضہ نیز قیاس ست اَكْرِمْ مِنَ اَكْرِمْ مِنَ اَكْرِمْ مِنَ مَكْرَمْ
 از فعل من خارج مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف کردند بہ عوض او
 میم مضمومہ در اولش و را آوردند ما قبل آخر را حرکت فتحہ دادند در آخرش تنوین
 ممکن از برای علامت اسمیہ در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَكْرَمْ شد
 مَكْرَمْ مَانَ مَكْرَمْ مَنِ ہر دو شنیہ مَكْرَمْ ست مَكْرَمْ الخ مَكْرَمْ مَانَ شد حالت رفع
 و یا مَكْرَمْ مَنِ شد در حالتی نصب و جریاب دوم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیہ بروز
 نَقَلَ يَنْقِلُ نَقِيلًا آمدہ است همچون كَرَّمَ يَكْرِمُ تَكْرِيمًا مَكْرِمًا وَ كَرَّمَ
 يَكْرِمُ تَكْرِيمًا فَاذَكَ مَكْرَمًا لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ كَمْ يَكْرِمْ كَمْ يَكْرِمْ كَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ
 لَمْ يَكْرِمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ لَمْ يَكْرِمْ
 لَمْ يَكْرِمْ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَكْرَمًا مَكْرَمًا مَانَ كَرَّمَ وَرَأْسُ تَكْرِيمًا وَ تَكْرِيمًا
 اسم مصدر بود الخ حرکت تا را نقل کردند بما بعد دادند تا را حذف کردند
 و کسره را را بفتح بدل کردند یا و تنوین مصدری را حذف کردند تا از تکریماً
 گشت کَرَّمَ شد بعده را را شد و خواند از جهت تغلیب و معنی تا از کَرَّمَ گشت کَرَّمَ
 شد کَرَّمَ كَرَّمَ مَا كَرَّمَ مَا كَرَّمَ كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ كَرَّمَ كَرَّمَ كَرَّمَ كَرَّمَ
 كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ مَنِ كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ مَانَ كَرَّمَ مَانَ

فعل ماضی معلوم بود انحراف یک حرف از حروف استین مضمومه در اولش در آوردند
ما قبل آخر از حرکت کسره دادند و در آخرش اعراب رفعی در آوردند تا از گتتم
گشت بیکتم شد بیکتم بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع معلوم بود آه حرف مضارعت را آمد
کردند به عوض او میم مضمومه در اولش در آوردند انحراف بیکتم شد مجموعه نهاد بیکتم
بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
گتتم بود گتتم فعل ماضی معلوم بود انحراف اول را حرکت ضمه دادند
آخر از حرکت کسره دادند تا از گتتم گشت گتتم شد گتتم گتتم
گتتم مایان بیکتم در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع معلوم بود
خواستند انحراف اول بر حالت خود باقی گذاشتند ما قبل آخر از
حرکت فتحه دادند تا از بیکتم گشت بیکتم شد بیکتم بیکتم مایان بیکتم مایان
بیکتم در اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع مجهول بود انحراف بیکتم شد
مجموعه نهاد بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان
اصل بیکتم بود بیکتم فعل مضارع مخاطب معلوم بود انحراف تا که علامت
استقبال بود آن را حذف کردند تا فی متحرک ماند حاجت بهمزه وصلی نماند
آخرش را وقت کردند انحراف بیکتم شد الی آخره قیاس کند مجموعه نهاد بیکتم
گتتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان بیکتم مایان

فرق ندارد که مَنَ کَثَرَتْ مَانَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَانَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَانَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ
 کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ مَنَ کَثَرَتْ
 ثانی مزید فیہ بروزن فاعِلُ یُفَاعِلُ مُفَاعَلَةٌ آمده است همچون خَلَبَ
 یُضَارِبُ یَضَارِبُ بَتَّ فَهُوَ مُضَارِبٌ وَ صَوَّرِبَ یُضَارِبُ
 مُضَارِبٌ تَأْذِکَ مُضَارِبٌ أَمْ یُضَارِبُ أَمْ یُضَارِبُ
 لَا یُضَارِبُ لَا یُضَارِبُ کَنْ یُضَارِبُ کَنْ یُضَارِبُ یُضَارِبُ
 یُضَارِبُ أَلَا یُضَارِبُ وَالذَّهَبِيُّ عِنْدَهُ لَا تَضَارِبُ لَا تَضَارِبُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُضَارِبٌ مُضَارِبَانِ ضَارِبٌ وَرَأْسٌ مُضَارِبَةٌ
 بُوَدَّ الْهَيْمُ وَتَاوَمُوْنِ مَصْدَرِي رَا حَذَفَ کَرْدَنْدَا از مُضَارِبَتْ گشت مَنَارُ
 شَدَّ ضَارِبٌ ضَارِبًا ضَارِبًا بُوَدَّ ضَارِبَتْ ضَارِبَةً ضَارِبَةً الخ این باب
 از روی اعلان بر باب ماسبق قیاس است الا ماضی مجهول ضَرِبَتْ
 در اصل ضَارِبَتْ بود ضَارِبَتْ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند
 که فعل ماضی معلوم را فعل ماضی مجهول سازند حرف اول را
 حرکت ضمه دادند ما قبل آخر حرکت کسره دادند بعده الف ساکن قبلش
 مضموم آن الف را با و بدل کردند تا از ضَارِبَتْ گشت ضَوَّرِبَتْ شد
 شد ضَوَّرِبَتْ صَوَّرِبًا صَوَّرِبُوا الخ باب چهارم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیہ
 بر وزن اِفْتَعَلَ یَفْتَعِلُ اِفْتِعَالًا آمده است همچون اجْتَمَعَ یَجْتَمِعُ

اِحْتِمَاءًا نَهْوٌ مُجْتَمِعٌ وَاجْتِمَاعٌ يَجْتَمِعُ اِحْتِمَاءًا فَذَلِكَ مَجْتَمِعٌ لَمْ
 يَجْتَمِعْ لَمْ يَجْتَمِعْ لَا يَجْتَمِعُ لَا يَجْتَمِعُ لَنْ يَجْتَمِعَ لَنْ يَجْتَمِعَ
 لِیَجْتَمِعَ لِیَجْتَمِعَ الْأَمْرُ مِنْهُ اجْتَمِعَ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تَجْتَمِعُ لَا تَجْتَمِعُ
 وَالظَّرْفُ مِنْهُ مُجْتَمِعٌ مَجْتَمِعَانِ اجْتَمَعَ وَرَأْسُ اِحْتِمَاءًا بُوْدِ اِحْتِمَاءًا
 اسم مصدر بود الی کسر تا را بقوم بدل کردند الف و تونین مصدر بر احد ف
 کردند تا از اِحْتِمَاءًا گشت اِحْتِمَاءٌ شَدَّ اِحْتِمَاءٌ اِحْتِمَاءًا اِحْتَمَعُوا اِحْتَمَعُوا
 در اصل اِحْتِمَاءٌ بُوْدِ اِحْتِمَاءٌ فعل ماضی معلوم بود الی هزه ماضی را حذف
 کردند پس یک حرف از حروف اَتَتْ مَفْعُولٌ و رَأْسٌ در آورند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب الی یَجْتَمِعُ شَدَّ یَجْتَمِعُ
 یَجْتَمِعَانِ یَجْتَمِعُونَ الی مَجْتَمِعٌ در اصل یَجْتَمِعُ بُوْدِ الی حرف مضار
 را حذف کردند به عوض اذیم مفعول و رَأْسٌ در آورند در آخرش
 تونین ممکن از برای علامت اسمیه در آورند تا از یَجْتَمِعُ گشت مُجْتَمِعٌ
 شَدَّ مُجْتَمِعٌ مُجْتَمِعَانِ مُجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ
 مُجْتَمِعَاتٌ اجْتَمِعَ در اصل اجْتَمِعَ بُوْدِ اِحْتِمَاءٌ فعل ماضی بود الی حرف
 اول و ثالث را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از اجْتَمِعَ
 گشت اجْتِمَاءٌ شَدَّ اجْتِمَاعٌ اجْتِمَاعًا اجْتِمَاعًا اجْتِمَاعًا بُوْدِ الی حرف
 اول را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت فتحه دادند تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ

شَدَّ يَجْتَمِعُ يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ الْيَوْمَ يَجْتَمِعُ وَرَأْسُ يَجْتَمِعُ يَوْمَ يَجْتَمِعُ
 فعل مضارع مجهول بود الخ حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه
 در اولش در آوردند و آخرش تونین ممکن از برای علامت اسمیه در آوردند
 تا از یَجْتَمِعُ گشت یَجْتَمِعُ شَدَّ يَجْتَمِعَانِ يَجْتَمِعُونَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَاتٌ
 مُجْتَمِعَاتٌ اِجْتَمِعْ وَرَأْسُ تَجْتَمِعْ يَوْمَ يَجْتَمِعُ فعل مضارع مخاطب
 معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع الخ تا که علامت استقبال بود آن
 را حذف کردند ثانی ساکن ماند چون ابتدا با کن محال بود پس نظر
 کردند بسومی عین کلمه که عین کلمه او کسور بود پس همزه وصلی کسوره در
 اولش در آوردند و آخرش را وقف کردند الخ فرق ندارد مجموعۀ هذا اِجْتَمِعْ
 اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعُوا اِجْتَمِعِي اِجْتَمِعَا اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعْنَ اِجْتَمِعَانِ
 اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَانِ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعَنَّ اِجْتَمِعْنَ
 اِجْتَمِعْنَ مُجْتَمِعًا مُجْتَمِعَانِ بَابُ حَيْمٍ از فعل صحیح ثلثی مزید
 فیه که بروزن تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ تَفَعَّلَ آمده است همچون تَلَكَّرَمُ يَتَلَكَّرَمُ
 تَلَكَّرَمَ مَا فِهِمْ مَتَلَكَّرَمُ وَتَلَكَّرَمُ يَتَلَكَّرَمُ وَتَلَكَّرَمَ مَا فَنَذَاكَ مَتَلَكَّرَمُ لَمْ
 يَتَلَكَّرَمُ لَمْ يَتَلَكَّرَمُ لَا يَتَلَكَّرَمُ لَا يَتَلَكَّرَمُ لَنْ يَتَلَكَّرَمُ لَنْ يَتَلَكَّرَمُ
 لَيَتَلَكَّرَمُ لَيَتَلَكَّرَمُ اَلَا مَرَمَنَهُ تَلَكَّرَمُ وَالْهِيَ عَنْهُ لَا تَلَكَّرَمُ لَاحِ
 تَلَكَّرَمُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَتَلَكَّرَمُ ... مَتَلَكَّرَمَا نِ تَلَكَّرَمُ وَرَأْسُ تَلَكَّرَمُ مَا

تکرم ما اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
ضمه را را بفتح بدل کردند و بنویسند مصدری را حذف کردند تا از تکرم تا گشت
تکرم شد تکرم تکرم ما تکرم مؤان تکرم مت تکرم متنا تکرم من الی بتکرم
در اصل تکرم بود تکرم فعل ماضی معلوم بود الی یک حرف از حروف ایتین
مفتوحه در اولش در آوردند و در آخرش اعراب رفعی آوردند تا از تکرم
گشت بتکرم بتکرم مان بتکرم مان بتکرم مؤن الی متکرم مؤ در اصل تکرم بود
بتکرم فعل مضارع معلوم بود الی حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او
میم مضمومه در اولش در آوردند فتحه ما قبل آخر را به کسره بدل کردند در آخرش تنوین
تکس از برای علامت اهمیت در آوردند تا از تکرم گشت متکرم شد
متکرم متکرم مان متکرم مؤن متکرم متنا متکرم متان متکرم مات
تکرم در اصل تکرم بود تکرم فعل ماضی معلوم بود آه حرف اول و ثانی
را حرکت ضمه دادند ما قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از تکرم گشت تکرم شد
تکرم تکرم ما تکرم مؤان الی تکرم مؤ در اصل تکرم بود بتکرم فعل مضارع معلوم
بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول سازند حرف اول را
حرکت ضمه دادند باقی بر حال خود گذاشتند تا از تکرم گشت بتکرم شد بتکرم
بتکرم مان بتکرم مؤن الی متکرم مؤ در اصل تکرم بود بتکرم م
فعل مضارع مجهول بود الی حرف مضارعت را حذف کردند به عوض او میم مضمومه در اولش

اَنْصَرَتْ يَنْصُرَتْ اِنْصَرًا اَنَا فَهُوَ مُنْصَرَةٌ وَاَنْصَرْتُ يَنْصُرْتُ
 اِنْصَرًا اَنَا اَنْذَاكَ مُنْصَرًا لَمْ يَنْصُرْ لَمْ يَنْصُرْ لَا يَنْصُرُ لَا يَنْصُرُ
 لَا يَنْصُرُ لَنْ يَنْصُرَ لَنْ يَنْصُرَ لَيْنُصُرَ لَيْنُصُرَ
 الامرو منه انصراف والنهي عنده لا تنصرف لا تنصرف والظرف
 منه منصرت منصرتان باب شتم از فعل صحیح ثلاثی مزید فیہ بروزن
 اَفْعَلُ لِيَفْعَلُ اِفْعَالًا اَمَهُ اسْتَمْجُونِ اِحْمَرَّ اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا وَاِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
 لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ لَمْ يَحْمَرْ
 اِحْمَرًا اِحْمَرًا والنهي عنده لا تحمرا لا تحمرا لا تحمرا
 والظرف منه محمرا محمرا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند کسر و میم را
 بفتح کردند الف و تین مصدری را حذف کردند تا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 شد اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 اِحْمَرًا تا بعد در اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا اِحْمَرًا
 از یک جنس بهم آمدند سرد و متحرک و این چنین تقلیل بود حرکت اولی را انداختند
 بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی ادغام کردند در باقی صیغها

چیزی نکرند از جهت فوت شدن شرط ادغام و متحرک ثانی تا از آنجا بر آید
 اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ تا گشتند اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ تا شدند
 مجموعه هذا اَحْمَرُ اَحْمَرُ اَحْمَرُ وَاِخْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ تَمَّا اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ اَحْمَرُتُ
 اَحْمَرُتُ تا یخیزد در اصل اَحْمَرُ بود اَحْمَرُ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را انحرور کردند بسوی اصلش که اصلش اَحْمَرُ بود همزه ماضی
 را حذف کردند یک حرف از حروف اَیْمَنُ مفتوحه در او اش در آورند تا قبل
 انحرور حرکت کسره دادند در آخرش اعراب فعلی در آورند تا از اَحْمَرُ گشت
 یَحْمَرُ شد یَحْمَرُ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ
 یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تبدیل بود
 حرکت اولی را انداخته بعده اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند بغیر از جمعی مثنی از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از یَحْمَرُ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ
 یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ اِنْ یَحْمَرُ
 گشتند مخمَرُ در اصل یَحْمَرُ بود مخمَرُ فعل مضارع معلوم بود چون خواستند
 که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازد در کردند بسوی اصلش که اصلش

یخیز بود حرف مضارعت را حذف کردند به عوض این بهم مضمومه در اولش در
 آوردند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت اِسْمِیَّة در آوردند تا از یخیز
 گشت یخیز شد و یخیزها یخیزها این یخیزها و آن یخیزها و آن یخیزها و آن
 یخیزها آن بعد دو حرف از یک جنس بهم آمدند **یخیزها** و **یخیزها** این یخیزها و آن
 یخیزها و آن یخیزها آن اصل **ایخیز** بود **ایخیز** فعل ماضی
 معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم فعل ماضی مجهول سازند
 ر و کردند بسوی اصلش که اصلش **ایخیز** بود حرف اول و ثالث را حرکت
 ضمه دادند تا قبل آخر را حرکت کسره دادند تا از **ایخیز** گشت **ایخیز** شد
ایخیزها **ایخیزها** **ایخیزها** و آن بعد در **ایخیز** **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
ایخیزها و حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین تقبیل بود
 حرکت اولی را انداختند بعد اول ساکن ثانی متحرک اول را در ثانی
 ادغام کردند و باقی صیغها چیزی نکردند از جهت فوت شدن شرط
 ادغام و هو متحرک ثانی تا از **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
 گشتند **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** تا شد مجموع **ایخیزها**
ایخیزها و **ایخیزها** **ایخیزها** تا **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
ایخیزها **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** تا **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
ایخیزها **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** تا **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
ایخیزها **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** تا **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**
ایخیزها **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها** تا **ایخیزها** **ایخیزها** **ایخیزها**

بسوی اصلش که اصلش میخورد و حرف اول را حرکت نموده داوند ما قبل
 آخر حرکت فتحه دادند تا از میخورد گشت میخورد شد میخورد میخورد میخورد
 بعده دو حرف از یک جنس بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود
 حرکت اولی را انداختند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول و ثانی ادغام
 کردند بغير از جمعی مؤنث از جهت فوت شدن شرط ادغام و هو
 متحرک ثانی تا از میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 شدند میخورد در اصل میخورد بود میخورد فعل مضارع مجهول بود الخ رد کردند
 بسوی اصلش که اصلش میخورد بود حرف مضارع را حذف کردند بغير عوض
 او هم مضمومه در اولش در آوردند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت
 اسمیه در آوردند تا از میخورد گشت میخورد شد بعده دو حرف از یک جنس
 بهم آمدند هر دو متحرک و این چنین ثقیل بود حرکت اولی را انداختند الخ میخورد شد
 میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 ان میخورد در اصل میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد میخورد
 معلومه در اول ایشان در آوردند آخر ایشان را جزم کردند الخ بعده
 التقاء الساکنین شد میان دو درائی اولی که ساکن شده بود از جهت ادغام
 رئی ثانی از جهت جزم پس بعضی صرفیان رئی ثانی را حرکت کسره میدهند
 لان الساکن اذا تحرك تحرك بالکسره و بعضی صرفیان رئی ثانی را فتحه از جهت

تخفيف بعض صرفیان با کف ادغام میخوانند از جهت فوت شدن شرط
ادغام تا از میمر^م میمر^م میمر^م گشتند^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} گشتند
تثینه با مجموع فرق ندارند مجموعه هذا^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} و^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
فعل مضارع مخاطب معلوم بودین خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم
را امر حاضر سازند که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی ساکن ماند
چون ابتدا ساکن محال بود پس همزه ولی کسوره در اولش در آوردند آخرش را
وقف کردند از بعد التقاء الساکنین شد میان دور ای ای اولی از جهت ادغام
رأی ثانی از جهت وقف آخر از میمر^م گشت^{ان} میمر^{ان} شد تثینه با غیره قیاس است
لهذا انکر انشد مجموعه هذا^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} و^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} و اصل میمر^{ان} بود چون نون تا کید ثقیله با او متصل شد پس ام همان شد
ما از میمر^م گشت^{ان} میمر^{ان} شد تثینه با غیره قیاس کن مجموعه هذا^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان} میمر^{ان}
اصح ثانی مزید بر وزن افعال یفعالان افعالاً آمده است چون افعالاً

نَحَارٌ اِحْمِيْرًا اَفْهَوْ نَحَارٌ وَاخْمُوْرٌ نَحَارٌ اِحْمِيْرًا اَفْدَاكٌ نَحَارٌ
 لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ لَمْ نَحَارْ
 لَنْ نَحَارَ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ
 عَنْدَ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ لَيَحَارُ
 اَحَارٌ دَر اَصْلِ اِحْمِيْرًا اَبُو دَا حْمِيْرًا اِسْمٌ مَصْدَرٌ بُو دُوْنِ نَحْوِ اسْتَنْدَكِ
 اِسْمٌ مَصْدَرٌ اَفْعُلْ مَا ضِيْ مَعْلُوْمٌ سَا زَنْدَكْسِرَهٗ مِمْ رَا بَقْعَهٗ بَدَلِ كَرْدَنْدِ اَلْفُ
 تَوْبِيْنِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كَرْدَنْدَنَا اِحْمِيْرًا اَكْشَتْ اِحْمِيْرٌ شَيْبَعَهٗ يَدَا مَكْنِ
 بَا قَبْلُشِ مَفْتُوحِ اَنْ يَارَا بَهٗ اَلْفِ بَدَلِ كَرْدَنْدَنَا اَزْ اِحْمِيْرٌ اَكْشَتْ اَحَارٌ رَشْدُ
 اَحَارٌ رَا اَحَارٌ رَا اَخْوِرٌ رِبَطِيْقَهٗ اَحْمَرٌ رَا اَحْمَرٌ اَيْنِ بَابِ قِيَاسِ سِتْ بَابِ
 دَهْمِ اَزْ فَعْلٍ صَحِيْحٍ ثَلَاثِيْ مَرْيَدِيْعِهٖ بَرُوْرُنِ اِسْتَفْعَلَ يَسْتَفْعِلُ اِسْتَفْعَالًا
 اَمَدَهٗ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ
 اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ اَسْتَجْرَجَ
 لَمْ يَسْتَجْرِجْ لَا يَسْتَجْرِجُ لَا يَسْتَجْرِجُ لَنْ يَسْتَجْرِجَ لَنْ يَسْتَجْرِجَ
 لَيَسْتَجْرِجُ اَلْاَمْرُ مِنْهٗ اِسْتَجْرِجْ وَالْهٰى عَنْهٗ لَا تَسْتَجْرِجْ لَا تَسْتَجْرِجْ
 وَالنَّظْرُ مِنْهٗ مُسْتَجْرِجٌ مُسْتَجْرِجَانِ اَيْنِ بَابِ رَاجِعَةِ قِيَاسِ يَابَنْدِ
 بَابِ يَارُوْدِهْمِ اَزْ فَعْلٍ صَحِيْحٍ ثَلَاثِيْ مَرْيَدِيْعِهٖ كَبْرُوْرُنِ اِنْعَوْلُ يَفْعَوْلُ
 اِرْفِعُوْا اَلَا اَمَدَهٗ اَسْتَجْلُوْا اَسْتَجْلُوْا اَسْتَجْلُوْا اَسْتَجْلُوْا اَسْتَجْلُوْا
 لَمْ يَسْتَجْلُوْا لَا يَسْتَجْلُوْا لَنْ يَسْتَجْلُوْا لَيَسْتَجْلُوْا لَيَسْتَجْلُوْا لَيَسْتَجْلُوْا
 عَنِ الْمَنْ سَرِ

مَا جَلَوْزُ مُجَلِّوزٌ إِجْلُوًّا إِذَا كُتِبَ جَلَوْنَا لَمْ يَجْلُوزْ لَمْ يَجْلُوزْ لَا يَجْلُوزُ
 لَا يَجْلُوزُ كُنْ يَجْلُوزُ كُنْ يَجْلُوزُ لِيَجْلُوزَ لِيَجْلُوزَ كَمَا مَرَّ مِنْهُ إِجْلُوْنَا
 وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَجْلُوزْنَا لَا تَجْلُوزْنَا وَالظَّرْفُ مِنْهُ تَجْلُوزْنَا تَجْلُوزْنَا إِنْ
 بَابُ دَوَاذِمٍ مِنْ أَوْجَلٍ صَحِيحٌ ثَلَاثِيٌّ مُرِيدِيَّةٌ بِرُوزِنٍ أَنْعَوْ عَلَّ يَفْعُو عَلُّ
 إِفْعِيَالًا آمَدَةٌ اسْتِمْجُونُ إِعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابًا
 فَهُوَ مَعْشَوْ شَبَّ وَأَعْشَوْ شَبَّ يَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابًا إِذَا كُتِبَ مَعْشَوْ شَبَّ
 لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَمْ يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ لَا يَعْشَوْ شَبَّ
 كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ كُنْ يَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ لِيَعْشَوْ شَبَّ
 كَمَا مَرَّ مِنْهُ إِعْشَوْ شَبَّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَعْشَوْ شَبَّ لَا
 تَعْشَوْ شَبَّ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَعْشَوْ شَبَّ مَعْشَوْ شَبَّ إِعْشَيْشَابًا
 دِرَاصِلٌ إِعْشَوْ شَابًا بُوْدُ دَاوَسَاكُنْ مَا قَبْلُشْ كَسُورَانَ مَا وَرَاءُ مَا بَدَلَ
 كَرَدْنَا زَا إِعْشَوْ شَابًا كَسْتِ إِعْشَيْشَابًا شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ دِرَاصِلٌ إِعْشَيْشَابًا
 بُوْدُ إِعْشَيْشَابًا اسْمٌ مَصْدَرٌ بُوْدُ وَجُونٌ خَوَاسْتَنْدُ كَمَا اسْمٌ مَصْدَرٌ رَافِعٌ مَا ضِي
 مَعْلُومٌ سَا زَنْدَرُ كَرَدْنَا لِسُومِيٍّ مَصْلُشْ كَمَا مَصْلُشْ إِعْشَوْ شَابًا بُوْدُ كَسْرُهُ شَيْنٌ رَا
 نَقْعُهُ بَدَلَ كَرَدْنَا لَفٌ وَتَمُونٌ مَصْدَرِيٌّ رَا حَذْفٌ كَرَدْنَا زَا إِعْشَوْ شَابًا
 كَسْتِ إِعْشَوْ شَبَّ شَدَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ إِعْشَوْ شَبَّ
 بَدَلُكَ فَعْلٌ صَحِيحٌ رِبَاعِيٌّ مُجَرَّدٌ بِرَيْكٍ بَابٌ مَشْهُورَةٌ آمَدَةٌ اسْتِمْجُونُ فَعْلٌ يَفْعِلُ

تَجْلُوزْنَا
 تَجْلُوزْنَا

تَعَلَّلَ وَفِعْلًا لَا آدَهَ اسْتَمْجُونُ دَحْرَجَ يُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً وَدَحْرَجًا
 فَهُوَ مَدَّ حَرَجٌ وَدَحْرَجٌ يُدَحْرَجُ دَحْرَجَةً وَدَحْرَجًا فَذَلِكَ مَدَّ حَرَجًا
 لَمْ يَدْ حَرَجٌ لَمْ يَدْ حَرَجٌ لَا يَدْ حَرَجٌ لَا يَدْ حَرَجٌ لَنْ يَدْ حَرَجٌ لَنْ
 يَدْ حَرَجٌ لَيْدُ حَرَجٍ لَيْدُ حَرَجٍ الْأَمْرُ مَضَى حَرَجٌ وَالنَهْيُ عِنْدَ لَا تَدْ حَرَجٌ
 لِأَنَّ حَرَجٌ الظرف منه مَدَّ حَرَجًا مَدَّ حَرَجًا فِي دَحْرَجٍ فِي الْأَصْلِ
 وَدَحْرَجًا بِأَبُو وَدَحْرَجًا بِأَسْمٍ مَصْدَرٌ بِأَبُو كَسْرَهُ وَالْأَبُو بِفَتْحِهِ بَدَلٌ كَرُونِ الْفَاءِ
 تَنْوِينِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كَرُونِ تَابًا زَوْجًا جَا كَشْتِ وَحَرَجٌ شَرْحُ حَرَجٍ وَحَرَجٌ
 دَحْرَجًا وَدَحْرَجَتْ دَحْرَجًا حَتَّى حَرَجًا فِي الْإِخْرَاجِ بَابُ الْأَرْوَاءِ عِلَالٍ
 بِرَبَابٍ تَفْعِيلٌ قِيَاسٌ سِتٌّ بِأَنَّكَ فَعَلَ صَحِيحٌ رَبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرَبَابٍ مَشْهُورٌ
 آدَهَ اسْتَمْجُونُ بَابُ الْأَوَّلِ فِي فَعَلَ صَحِيحٌ رَبَاعِيٌّ مُزِيدٌ فِيهِ بِرَبَابٍ تَفْعِيلًا
 يَتَفَعَّلُ تَفَعَّلًا آدَهَ اسْتَمْجُونُ تَدْ حَرَجٌ يُتَدْ حَرَجٌ تَدْ حَرَجًا فَذَلِكَ مَدَّ حَرَجًا
 لَمْ يَتْ حَرَجٌ لَمْ يَتْ حَرَجٌ ----- لَا يَتْ حَرَجٌ لَا يَتْ حَرَجٌ
 لَنْ يَتْ حَرَجٌ لَنْ يَتْ حَرَجٌ لَيْتَدْ حَرَجٌ لَيْتَدْ حَرَجٌ الْأَمْرُ مِنْهُ
 تَدْ حَرَجٌ وَالنَهْيُ عِنْدَ لَا تَدْ حَرَجًا لَا تَدْ حَرَجًا وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مَدَّ حَرَجًا مَدَّ حَرَجًا فِي دَحْرَجٍ فِي الْأَصْلِ تَدْ حَرَجًا بِأَبُو كَسْرَهُ رَا حَذْفِ
 بَدَلٌ كَرُونِ --- وَتَنْوِينِ مَصْدَرِي رَا حَذْفِ كَرُونِ تَابًا زَوْجًا جَا كَشْتِ

تَفْعِيلًا

اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 بعده در اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 از یک جنس هم آیدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی را نقل کردند
 قبل دادند بعده اول ساکن ثانی متحرک اول در ثانی او غام کردند در بابی
 صیغها چیزی نکرده اند از جهت فوت شدن شرط او غام و متحرک ثانی تا از
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ تا شدند مجموعها می باشد اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 یقیناً در اصل اَشْعَرَاتِ بود اَشْعَرَاتِ فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که
 فعل ماضی معلوم را فعل مضارع معلوم سازند در کردند بسوی اصلش
 اصلش اَشْعَرَاتِ بود و غیره ماضی را حذف کردند پس یک حرف از حروف
 آئین مضمومه در اولش در آوردند تا قبل از حرکت کسر دادند آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از اَشْعَرَاتِ گشت اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ اَشْعَرَاتِ
 دو حرف از یک جنس هم آیدند هر دو متحرک این چنین ثقیل بود حرکت اولی

را نقل گردند با قبل را وند بعدیه اول ساکن ثانی متحرک اول را و زبانی بود عام

گردند بخارجی مونت از جهت فوت شدن شرط او عام و متحرک ثانی تا از

يَقْشَعِرُ وَيَقْشَعِرَانِ اِنْ كُنْتُمْ يَقْشَعِرُ يَقْشَعِرَانِ يَقْشَعِرُونَ تَقْشَعِرُ تَقْشَعِرَانِ

يَقْشَعِرُونَ اِنْ كُنْتُمْ يَقْشَعِرُ يَقْشَعِرَانِ يَقْشَعِرُونَ تَقْشَعِرُ تَقْشَعِرَانِ

قدر فرق اندک موجود است که حرکت انداخته شود با قبل را و همیشه دو در باب

اِفْعَالٍ که عبارت از اَمْرٌ تَجْمِيعٌ است حرکت با قبل را و همیشه شش در آنکه از

برائے مثال شش باب مشهور آمده است باب اول از مثال اوی قیاس

بِرَضْرَبٍ يَضْرِبُ سِتٌّ بَرَضْنٌ قَعْلٌ يَفْعِلُ فَعْلًا وَفَعْلَةٌ اَمْرٌ يَجْمَعُ وَعَدٌّ

يَعِدُّ وَوَعْدًا وَوَعْدَةٌ فَهُوَ وَعِدٌ وَوَعْدٌ يُوْعَدُ وَوَعْدٌ اَوْ وَعْدَةٌ فَذَلِكَ

مَوْعِدٌ لَمْ يُوْعَدْ لَمْ يُوْعَدْ لَا يُوْعَدُ لَا يُوْعَدُ يُوْعَدُ لَنْ يُوْعَدَ لَنْ يُوْعَدَ لَمْ يُوْعَدْ اَلْاَمْرُ

مِنْهُ وَعِدٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا يُوْعَدُ وَالطَّرْفُ مِنْهُ مَوْعِدٌ وَاللَّهُ مَوْعِدٌ وَوَعْدٌ

وَمَوْعِدَةٌ وَاجْمَعُ مِنْهُمَا مَوْاعِدٌ وَوَعَائِدٌ وَفَعْلُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ اَدْعَلُ

وَالْمَوْنُ سِتٌّ وَوَعْدٌ اَوْ يَجْمَعُ مِنْهُمَا اَوْ اَعِدٌ وَوَعْدٌ - عِدَةٌ دَرِ اَصْلِ وَوَعْدَةٌ

بود کسر بر او و نقل بود آن را انداخته بعده التثنية الساكنين شد میان و او و عین

و او را حذف کرد و حرکت معلق شان بالبعد دادند تا از و عِدَةٌ گشت عِدَةٌ شد

وَعْدٌ هَلْ وَعْدًا بُوْدَ وَعْدًا اَسْمٌ هَكَذَا بُوْدَ بُوْدَ حُرُوفٌ حُرُوفٌ اَسْمٌ هَكَذَا اَسْمٌ هَكَذَا اَسْمٌ هَكَذَا اَسْمٌ

حرف اول ثمانت مفهومی بر تیره خود را می گذارند ثانی ساکن را حرکت داده و از تیره بر می آید که در

تا از وعدا گشتت و قد شد وعد و عد و اعد و اعدت و وعدت و اعدت
 وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت
 وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت
 و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت و وعدت
 ادغام کردند تا از وعدت از گشتند و عدت و عدت و عدت و عدت
 و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت و عدت
 وعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت
 و عدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت و اعدت
 معلوم بود و آخری یوعد شد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 اعدت یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 لازم و این چنین ثقیل بود و او را حذف کردند در بابی صیغها نیز حذف
 کردند طر و اللباب تا از یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد یوعد
 معلوم بود چون خوانند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند
 بسوی اصلش که اصلش یوعد بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را

وَعَيْتٌ وَوَعْتًا وَوَعْتَانٌ وَوَعْتٌ وَوَعْدٌ نَأْيُ وَعْدٌ وَرَأْسٌ كَعِبٌ يُوْعَدُ بِوَعْدٍ مَفْعَلٌ
 مضارع معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را فعل مضارع مجهول
 سازند رد کردند بسوی وصلش که وصلش یُوْعَدُ بود حرف اول را حرکت نیمه
 دادند با قبل آخر را حرکت فتح دادند تا از یُوْعَدُ گشت یُوْعَدُ شد یُوْعَدُ یُوْعَدُ اِنْ
 یُوْعَدُ وَنَ تُوْعَدُ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ
 تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ تُوْعَدَانِ
 یُوْعَدُ مَفْعَلٌ مضارع مجهول بود از مَوْعُودٌ شد مَوْعُودٌ مَوْعُودٌ اِنْ مَوْعُودٌ
 مَوْعُودَةٌ مَوْعُودَتَانِ مَوْعُودَاتٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدٌ مَوْاعِيْدَةٌ
 لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ لَمْ يُوْعِدْ
 مجدی معلومه در اول ایشان در آوردند از فرق ندارند یُوْعِدُ در اصل یُوْعِدُ یُوْعِدُ
 فعل مضارع مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را
 امر حاضر سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند تا می متحرک مانند
 حاجت بهمزه وصلی مانند آخِش را وقف کردند تا یُوْعِدُ شد یُوْعِدُ یُوْعِدُ اِنْ
 یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ
 با او متصل شد بعد از التقلید الساکنین شد میان دال و نون مدغمه علی غیر حده
 چون التقلید الساکنین علی غیر حده در کلام عرب جائز نه بود و ال را حرکت
 فتح دادند تا از یُوْعِدُ گشت یُوْعِدُ شد یُوْعِدُ یُوْعِدُ اِنْ یُوْعِدُ اِنْ

عِدَّتْ عِدَّتَ عِدَاتٍ عِدْنَاتٍ عِدْنٌ عِدْنٌ عِدْنٌ مَوْعِدًا نَفْعٌ
مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف کردند پس به عوض اویم مفتوحه
در اولش در آوردند و اما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش تنوین کن از برای
علامت اسمیه در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْعِدٌ مَوْعِدٌ مَوْعِدَانِ
مَوْعِدَيْنِ هر دو تشبیه مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد بود و انچه مَوْعِدَانِ شد در حالت
رفع و یا مَوْعِدَيْنِ شد در حالتی نصب و جر مَوْعِدُ جمع تکسیر مَوْعِدٌ است آه مَوْعِدُ
شد مَوْعِدٌ تصغیر مَوْعِدٌ است مَوْعِدٌ اسم واحد کبر بود و انچه مَوْعِدٌ شد مَبْعُدٌ
نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف کردند به عوض
اویم کسوره در اولش در آوردند و انچه مَوْعِدٌ شد مَبْعُدٌ و او ساکن تا قبلش
مکسور آن و او را ایسا بدل کردند تا از مَوْعِدٌ گشت مَبْعُدٌ مَبْعُدَانِ
مَبْعُدَيْنِ هر دو تشبیه مَبْعُدٌ است انچه مَبْعُدَانِ شد در حالت رفع و یا مَبْعُدَيْنِ شد
در حالتی نصب و جر مَوْعِدُ جمع تکسیر مَبْعُدٌ است اسم واحد چون خوانند
که اسم واحد جمع کبیر زنده که بسوی اصلش که اصلش مَوْعِدٌ بود کسره میم را بغچه
بدل کردند تا انی ساکن را نیز حرکت فتح دادند سوم جا الف از برای علامت
جمع تکسیر در آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکسیر بود آن را حرکت کسره دادند
تنوین را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مَوْعِدٌ گشت مَوْعِدٌ مَوْعِدٌ
تصغیر مَبْعُدٌ است مَبْعُدٌ اسم واحد کبر بود و انچه مَبْعُدٌ شد مَبْعُدٌ

بود حرف اول را حرکت ضممه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند مؤیعا شد بیعتا
 بیعتان موعدا مؤیعا آلت و سلی بهراه گیری الی آخر باب فرق ندارد
 باب دوم از مثال وادی قیاس بر باب ضرب بضرب بضرب است بر این
 یفعل فعلا آمده است همچون وَضَعُ یَضَعُ وَضَعًا فَهُوَ وَاضِعٌ وَوَضِعٌ
 یُوضَعُ وَضِعًا فَذَلِكَ مَوْضُوعٌ أَمْ یَضَعُ أَمْ یُوضَعُ لَا یُوضَعُ
 لَنْ یَضَعَ لَنْ یُوضَعَ لِیُوضَعَ لِأَمْرٍ مِنْهُ ضَعٌّ وَالنَّهْیُ عَنْهُ لَا
 تَضَعُ لَا تُوَضَعُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَوْضِعٌ وَالْأَلْتُ مِنْهُ مَبِضَعٌ وَمَبِضَعَةٌ
 وَمَبِضَاعٌ وَالْحِجْمَةُ مِنْهَا مَوَاضِعٌ وَمَوَاضِيعٌ وَافْعَالُ التَّفْضِيلِ مِنْهُ
 أَوْضَعٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ وَضَعٌ وَبِجْمَعِ مِنْهَا أَوْضِعٌ وَوَضَعٌ یَضَعُ وَرَأَى
 وَوَضَعٌ یُوضَعُ فَعَلٌ ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل مضارع
 معلوم سازند یک حرف از حروف اکتین مفتوحه بسکون فاکمه در اولش در آوردند
 ما قبل آخر را حرکت کسره دادند در آخرش اعراب ضمی در آوردند تا از وضع گشت بضع
 شد بیده و اذوات شد میان یای مفتوحه و کسر لازمی و این چنین فعل بود او را
 حذرت کردند تا از یوضع گشت یضیع شد بعد کسره ضا در اب فتحه بدل کردند از جهت
 مجاورت حرف حلق تا از یضیع گشت یضع شد یضیع یضعان یضعون الخ
 دیگر مخالفت موجود نیست باب سوم از مثال یایی قیاس بر باب ضرب بضرب
 ضربا چون فَعَلَ یَفْعَلُ فَعَلًا آمده است همچون یَسْتَمِ یَسْتَمِ سَمًا فَهُوَ یَسْتَمِ
 آسان شدن

وَيَسِّرَ يُوَسِّرُ يَسَّرًا فَذَلِكَ مَيْسُورٌ لَمْ يَيْسِّرْ لَمْ يُوَسِّرْ لَا يَيْسِّرُ وَلَا يُوَسِّرُ
 لَنْ يَيْسِّرَ لَنْ يُوَسِّرَ لَيْسِّرٌ لِيُوَسِّرَ الْأَمْرَ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ
 لَا تَيْسِّرُ لَا تُوَسِّرُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَيْسِرٌ وَالْأَلْتِمَاسُ مَيْسِرَةٌ وَ مَيْسِرَةٌ
 مَيْسِرَةٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَيْسِرٌ وَمَيْسِرٌ دَا فَعْلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ الْيُسْرُ وَالْمَوْنُثُ
 مِنْهُ يُسِّرُ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَيَّاسٌ وَيُسِّرَانِ بَابٌ بَدُونَ أَمِّ مَفْعُولٍ كَمَا
 قَدَرِي فَرْقٌ دَارِنْدَانِ كَمَا مَيْسُورٌ وَرَصْلٌ يُوَسِّرُ بُوَدُ يُوَسِّرُ فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ
 بُوَدِي وَنَحْوِهَا اسْتَنْدَ كَمَا فَعْلُ مَضَارِعِ مَجْهُولٍ رَا أَمِّ مَفْعُولٍ سَا زَنْدَرُ كَرْدُ كَرْدِي سَوِي صَلَّشُ
 كَمَا صَلَّشُ يُسِّرُ بُوَدِي وَنَحْوِهَا مَضَارِعُ رَا حَذْفُ كَرْدِي بَعْوَضِ أَدِيمِ مَفْعُولِهِ وَر
 اَوْشُ دَرَا وَرَدْنِ مَيْسُورٌ شَدَّ بَابٌ چَهَارُمِ مِثَالِ وَاْدِي قِيَاسِ بَرَعْلَمُ لَعْلَمُ عَلِيًّا
 آدَمَةُ اسْتِ چُونِ دَجَلٌ يُوَجِّلُ وَجَلًّا الْوَجْلُ تَرَسِدُنْ فَهَوَا وَاجِلٌ وَرَجِلٌ
 يُوَجِّلُ وَجَلًّا فَذَلِكَ مَوْجُولٌ كَمَا يُوَجِّلُ كَمَا يُوَجِّلُ لَا يُوَجِّلُ لَا
 يُوَجِّلُ لَنْ يُوَجِّلَ لَنْ يُوَجِّلَ لِيُوَجِّلَ الْأَمْرَ مِنْهُ
 اِيَجِّلُ وَالنَّهْيُ عِنْدَهُ لَا تُوَجِّلُ لَا تُوَجِّلُ الظَّرْفُ مِنْهُ مَوْجِلٌ
 وَالْأَلْتِمَاسُ مَيْجِلٌ وَمَيْجِلَةٌ وَمَيْجَالٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوْجِلٌ
 وَمَوْجِلٌ دَا فَعْلُ التَّفْصِيلُ مِنْهُ أَوْجِلٌ وَالْمَوْنُثُ تَمَّ وَجَلُّ دَا الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوْجِلٌ
 وَجَلٌّ بَابٌ نَحْمُ مِنْهُ مِثَالِ وَاْدِي قِيَاسِ بَرَجِبٌ يَجْسِبُ حَسْبًا آدَمَةُ اسْتِ چُونِ
 دَرِيمٌ دَرِمًا الْوَرْمُ الْمِيدَنْ فَهَوَا وَرِمٌ دَرِيمٌ بُوَرِمٌ دَرِمًا فَذَلِكَ مَوْرُومٌ

لَمْ يَرِمْ لَمْ يُورَمْ لَا يُورِمُ لَنْ يُورِمَ لَنْ يُورِمَ لِيَوْمِ لِيَوْمِ الْأَمْرِ
 مِنْهُ رِمٌّ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يُرِمُ لَا تُورِمُ الظرف منه مَوْرِمٌ وَالْأَلْتَمَةُ مِنْهُ مِيْرٌ
 وَمِيْرَمَةٌ وَمِيْرِيْمٌ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَارِمٌ وَمَوَارِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُ
 أَوْرِمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ دُرْمِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَدَارِمٌ وَوَرِمٌ بَابُ شَمٍّ أَمْثَالُ
 وَادِي قِيَاسُ بَرَشْرَتٍ تَشْرُفُ شَرْفًا أَمَدَةٌ اسْتِجْوَانٌ وَوَسْمٌ يُوَسِّمُ دَسْمًا
 الْوَسْمُ وَغَيْرُهُ بَادُونَ فَهِيَ وَوَسِيمٌ لَمْ يُوسِّمْ لَا يُوسِّمُ لَنْ يُوسِّمَ لِيُوسِّمَ
 الْأَمْرُ مِنْهُ أَوْسَمٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يُوسِّمُ الظرف منه مَوْسِمٌ
 وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَوَالِيْمٌ وَفَعْلُ تَفْضِيلٍ مِنْهُمَا أَدَسَمٌ وَالْمَوْنُ مِنْهُ مَوْسِيٌّ وَ
 الْجَمْعُ مِنْهُمَا أَوَاسِمٌ وَوَسْمٌ مَوْسِمٌ رَا از فعل مضارع مطلق بنا کردن جوف مضار
 را حذف کردند بجای او هم مفتوحه در آوردند ما قبل آخر را حرکت کسر دادند زیرا
 که طرف از مثال کسور است مطلقا اما التباس نیاید بوزن فَوْعَلٌ مثل جَوْوَبٌ ^{عنه}
 زیاده الواو واصله الیم و در آخرش تونین ممکن از بسبب علامه اسمیه آوردند
 تا از فعل مضارع مطلق گشت مَوْسِمٌ شد بدانکه جوف بر سه باب مشهور آمده
 است باب اول از ابون وادی قیاس بَرَنْصَرٌ يَنْصُرُ تَنْصُرًا آمده است
 همچون قَالَ يَقُولُ قَوْلًا فَهُوَ قَائِلٌ وَقِيلَ يَقَالُ قَوْلًا فَذَلِكَ مَقُولٌ لَمْ يَقُلْ
 لَمْ يَقُلْ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ لَنْ يَقُولَ لَنْ يَقَالَ لِيُقَالَ لِيُقَالَ الْأَمْرُ مِنْهُ
 قَوْلٌ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا يَقُولُ لَا يُقَالُ وَالظَرْفُ مِنْهُ مَقَالٌ وَالْأَلْتَمَةُ مِنْهُ مَقْبَلٌ

و مِقُولًا و مِقُولًا و الجمعه منهما مَقَابِلٌ و مَقَابِلٌ و افعال التنصیل منه
 اَقْوَالٌ و المونث منه قَوْلٌ و الجمعه منها اَقَابِلٌ و قَوْلٌ قَالَ در اصل قَوْلًا
 بود قَوْلًا اسم مصدر بود چون خواستند که اسم مصدر را فعل ماضی معلوم سازند
 حرف اول و ثالث مفتوح بر فتح خود باقی گذاشته ثانی ساکن را حرکت فتح دادند
 تثنیة مصدری را حذف کردند تا از قَوْلًا گشت قَوْلٌ شد قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلًا
 قَوْلٌ قَوْلًا قَوْلُنْ قَوْلْتُ قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ
 قَوْلْتُ قَوْلْنَا بعده در قول قَوْلًا قَوْلًا قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا و متحرک ما قبلش
 مفتوح آن را و با الف بدل کردند تا از قول قَوْلًا قَوْلًا قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا
 قَوْلْنَا گشتند قَالَ قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالْتُمَا قَالْتِنَّ قَوْلٌ
 قَوْلْتُمَا قَوْلْتُمْ قَوْلْتِ قَوْلْتُمَا قَوْلْتِنَّ قَوْلْتُ قَوْلْنَا و متحرک ما قبلش
 مفتوح آن را و با الف بدل کردند بعده التاء الساکنین شد میان الف و
 لام الف را حذف کردند تا از قَوْلُنْ اَلْجُگشتند قُلْتُ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتُمْ اَلْجُ گشتند
 بعده فتح قاف را بضمه بدل کردند تا دالالت کند بر حذفیت و او متعلقه تا از
 قُلْتُ قُلْتِ اَلْجُگشتند قُلْنِ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ
 قُلْنَا شدند مجرور بهذا قال قَالَا قَالُوا قَالَتْ قَالْتُمَا قَالْتِنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ
 قُلْتِ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ قُلْتُ قُلْتُمَا قُلْتِنَّ
 ماضی معلوم بود الخ و در دند بسوی اصلش که اصلش قول بود یک حرف

از حروف اَسْتِین مفتوحه با سکون فاعلمه و راویش در آوردند ما قبل آخر حرکت
 ضمه دادند اَلَمْ یَقُولُ شَدَّ یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولَانِ تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُولُونَ تَقُولُونَ
 تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولِینَ تَقُولَانِ تَقُولُنَّ اَقُولُ نَقُولُ بَعْدَهُ وَاوْتَحَرَّ
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند بما قبل دادند بعده
 التعار ساکنین شد میان و اولام در جمعی موش آن و اوحذف کردند
 تا از یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ الی آخره گشتند یَقُولُ یَقُولَانِ یَقُولُونَ
 تَقُولُ تَقُولَانِ یَقُلْنَ تَقُولُ تَقُولَانِ تَقُولُونَ تَقُولِینَ تَقُولَانِ یَقُلْنَ
 اَقُولُ نَقُولُ شَدَّ مَقَابِلُ در اصل یَقُولُ بود یَقُولُ فعل مضارع معلوم بود
 چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند و کردند بسوی اصلش
 که اَمَلَشَ یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند ثانی ساکن را حرکت فتحه
 دادند سوم جاب الف از برلئے علامت اسم فاعل در آوردند اَلَمْ یَقُولُ شَدَّ بَعْدَهُ وَاوْتَحَرَّ
 متحرک ما قبل مفتوح الف ساکنه را اعتبار نیست آن و او را به الف بدل کردند بعده
 التعار ساکنین شد میان الفین الف ثانی را بهمزه کسور بدل کردند تا از قَاوِلُ گشت
 قَابِلٌ قَاوِلَانِ قَابِلَانِ قَابِلُونَ قَابِلَةٌ قَابِلَتَانِ قَابِلَاتٌ قَوْلَةٌ قَوْلَانِ قَوْلُونَ
 قَوْلَانِ قَوْلُونَ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ قَوْلِینَ قَوْلَانِ
 بر صحیح قیاس میباشد قَوْلٌ جمع تکسیر قَابِلٌ است قَابِلٌ اسم واحد که بود انورد
 کردند بسوی اصلش که اَمَلَشَ قَاوِلُ بود حرف اول و ثالث در ابع را حرکت

فحه داوند الف و حدان را حذف کردند به عوض او در آخرش تا می متحرکه
منونه از برلئے علامت جمع کسیر در آوردند تا از قاید گشت قَوَلْتُمْ شَدُّوْا نِیْزِجِجِ
کسیر قائل است قَائِلٌ اسم واحد مذکر بود انحرور در ذم بسوی اصلش که اصلش
قَائِدٌ بود حرف اول را حرکت ضممه دادند تا ثالث را مشد و ساختند حرکت فتحه
داوند الف و حدان را حذف کردند انحرور قَائِلٌ شَدُّوْا نِیْزِجِجِ خود قیاس کنید قَائِلٌ
جمع کسیر قَائِلَةٌ است قَائِلَةٌ اسم واحده مونثه بود چون خواستند
که اسم واحده مونثه را جمع کسیر سازند در ذم بسوی اصل که اصلش قَائِدَةٌ
بود حرف اول را بر حالت خود باقی گذاشتند تا می که قائل حرکت نه بود
آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جا الف از برلئے علامت جمع کسیر در
آوردند حرف که مابعد از الف جمع کسیر بود آن را حرکت کسره دادند تا و خون
را حذف کردند از جهت ضدیت و منع صرف تا از قاید گشت قَوَلْتُمْ شَدُّوْا نِیْزِجِجِ
بعده و او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن را و را بهمه کسره
بدل کردند تا از قواید گشت قَوَائِلٌ شَدُّوْا نِیْزِجِجِ و قَوَائِلٌ هر دو مصغران قَائِلٌ
و قَائِلَةٌ است قَائِلٌ و قَائِلَةٌ هر دو اسمی کبران بودند انحرور در ذم بسوی
اصلش که اصل ایشان قَائِدٌ و قَائِدَةٌ بودند حرف اول را حرکت ضممه دادند تا
که قائل حرکت نبود آن را با واو مفتوحه بدل کردند سوم جایا از برلئے علامت
تصغیر در آوردند حرف که مابعد از یای تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از

الف ولام وجمعی مونث الف را حذف کردند تا از یَقُولُ یَقُولَانِ انچه گذشت
 یَقَالُ یَقَالَانِ یَقَالُونَ تُقَالُ تُقَالَانِ تُقَالُونَ تُقَالُونَ تُقَالُونَ
 تُقَالَانِ تُقَالُونَ اُقَالُ تُقَالُ شَدْنِدَ مَقُولٌ و در صل یَقَالُ بود یَقَالُ فعل
 مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع مجهول را اسم مفعول سازند
 کردند بسوی اصلش که اصلش یَقُولُ بود حرف مضارعت را حذف کردند بر عوض
 او میم مفعوله در اولش در آوردند انچه مَقُولٌ شد بعده و او متحرک با قبش حرف
 صحیح ساکن حرکت و او را نقل کردند بما قبل دادند بعده التماسا کین شد
 میان هر دو و او اولی را حذف کردند تا از مَقُولٌ گشت مَقُولٌ شد مَقُولٌ
 مَقُولَانِ مَقُولُونَ مَقُولَةٌ مَقُولَانِ مَقُولَاتٌ مَقَائِلٌ مَقَائِلٌ مَقَائِلَةٌ
 مَقَائِلَةٌ مَقُولٌ اِلَى مَقُولَاتٍ حالات شمه قیاس حیا شد مَقَائِلٌ جمع
 تکسیر مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ است مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ هر دو اسمی و حدان بودند
 چون خواستند که اسمی و حدان را جمع تکسیر سازند و کردند بسوی اصلش که اصلش
 مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ بودند حرف اول را بر حالت خود بانی گذاشتند انچه مَقَائِلٌ
 شد بعده و او ساکن با قبش کسوران و او را بیا بدل کردند تا از مَقَائِلٌ گشت
 مَقَائِلٌ شد بعده و او واقع شد بعد از الف زائده و این چنین ثقیل بود آن
 و او را بهمزه کسوره بدل کردند تا از مَقَائِلٌ گشت مَقَائِلٌ شد مَقَائِلٌ و مَقَائِلَةٌ
 هر دو مصفران مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ است مَقُولٌ و مَقُولَاتٌ هر دو اسمی کبر بود و خوا

که امی کبیران را امی مصفران سازند رد کردند بسوی اهلش که اهل ایشان هتو و اول
 و مقو و اوله بودن جزین اول را حرکت غمه دادند از مقی و اول و مقی و اوله شدند بوده
 دا و ساکن با قبلش کموران او را بیا بدل کردند از مقی و اول و مقی و اوله گشتند مقی و اول
 و مقی و اوله شدند بعد او و با هم آمدند نخستین جزین ایشان کن بود او را بیا بدل
 کردند تا از مقی و اول و مقی و اوله گشتند مقی و اوله شدند بود اجتماع نکات
 یا ایات شدند چون اجتماع ثلث یا ایات در کلام عرب مستکرمه پیدا شدند یا ای
 اول در ثانی او غام کردند ثلث را حذف کردند تا از مقی و اول و مقی و اوله
 گشتند مقی و اوله شدند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل
 در اصل بقول نقول انقول نقون بودند چون ان شرطیه تشکیکیه جازمه
 معلومه در اول ایشان رسا کردند آخر ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در سفر
 مفردات صحیح اللام بتی از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رفعی مفرد شدند
 بعد التقاء الساکنین بخدی میان فاء و لام دا و ا حذف کردند لام تا از نقول
 نقول انقول نقول گشتند ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل ان نقل شدند
 ان یقول ان یقولوا ان نقولا ان نقولوا ان نقولوا ان نقولوا در اصل
 نقولوا ان یقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا نقولوا
 ان شرطیه تشکیکیه جازمه معلومه در اول ایشان در آوردند آخر
 ایشان را جزم کردند و علامه الحزبی در آخر تنذیه ها و در هر دو جمع

اِنْ يُقَالُوا اِنْ تَقَالَا اِنْ تَقَالُوا اِنْ تَقَالِي اِنْ تَقَالَا شَدَّ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ
 تُقَلْنَ در اصل يُقَلْنَ تُقَلْنَ بودند چون اِنْ بشرط تشکیکیه جازمه مجهول در
 اول ایشان در آورده اند آخر ایشان را چیزی نکرده اند اِنْ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ تُقَلْنَ
 شدند مجموعه به اِنْ اِنْ يُقَلْنَ اِنْ يُقَالَا اِنْ يُقَالُوا اِنْ تُقَلْنَ اِنْ تُقَلْنَ
 اِنْ تُقَلْنَ اِنْ تُقَالَا اِنْ تُقَالُوا اِنْ تُقَالِي اِنْ تُقَالَا اِنْ تُقَلْنَ اِنْ اِقْلُ
 اِنْ تُقَلْنَ نواصب فرق ندارد قُلْ در اصل تَقْوُلُ بود تَقْوُلُ فعل مضارع
 مخاطب معلوم بود چون خواستند که فعل مضارع مخاطب معلوم را امر حاضر
 سازند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند
 حاجت بهمزه وصلی نماند آخرش را وقف کردند و علامت الوقفی در آخر مفردات
 صحیح اللام بغیر از واحده مؤنثه مخاطبه سقوط حرکت رنی مفرد شد ندیده
 استقار الساکنین شد میان واو و لام و او را حذف کردند تا از تَقْوُلُ گشت
 قُلْ شد قَوْلَا قَوْلُوا قَوْلِي قَوْلَا در اصل تَقْوَلَا اِنْ تَقْوَلُونَ تَقْوَلِينَ تَقْوَلَا
 بودند تا که علامت استقبال بود آن را حذف کردند ثانی متحرک ماند حاجت بهمزه
 وصلی نماند آخر ایشان را وقف کردند و علامت الوقفی در آخر تنبیه باو در
 جمع مذکر سالم و در واحده مؤنثه مخاطبه سقوط نونات عوض از حرکت رنی
 مفرد شد ندیدند تا از تَقْوَلَا اِنْ تَقْوَلُونَ تَقْوَلِينَ تَقْوَلَا اِنْ تَقْوَلُونَ قَوْلَا
 قَوْلُوا قَوْلِي قَوْلَا شدند قَلْبَنَ در اصل تُقَلْنَ بود تا که علامت استقبال بود

آن را حزن کردند ثانی متحرک اند الا قلن شد مجرده هذا قلن قولا قولا
 قولا قلن قولا در اصل نقل بود چون نون تاکید ثقیله با متصل شد پس
 التقاء الساکنین شد میمان لام و نون تاکید ثقیله علی غیره چون التقاء الساکنین
 علی غیره در کلام عرب جائز نبود لام را حرکت فحه دادند از جهت تخفیف و نون
 تاکید ثقیله را نیز حرکت فحه دادند و او محذوف را کحرف شده بود پس عود نمود تا
 از نقل گشت قولا قلن شد تشبیه با و غیره بر اضرابان تیار است مجرده هذا قولا قلن
 قولا قلن قولا قلن قولا قلن قلن قلن خفیه علی هذه القیاس می باشد
 قولا قلن قولا قلن قولا قلن مقال از فعل مضارع مطلق بنا کرده چون مضارعت
 را حزن کردند به عوض ادیم مضمومه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند ما قبل آخر را
 حرکت فحه دادند و آخرش تنوین ممکن از برای علامت اسمیه را آوردند تا از فعل مضارع
 مطلق گشت مقول شد بینه داد متحرک ما قبلش حرف جمع ساکن حرکت و او را
 نقل کردند بما قبل او و چون او ساکن ما قبلش مفتوح گردید آن او را به
 الف بدل کردند تا از مقول گشت مقال شد مقالان مقالین هر دو
 تشبیه مقال است مقال اکم واحد بود الخ مقالان شد در حالت رفع و یا
 مقالین شد در حالتی نصب و جزم مقابله جمع تکبیر مقال است مقال اکم
 واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند و کردند بسوی اصلش
 که اصلش مقول بود حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن ثانی ساکن را

حرکت فتحه دادند سوم جالف از برای علامت جمع تکبیر در آوردند **المَقَاوِلُ**
 شد بجهه داو واقع شد بعد از الف زائده و این پهن ثقیل بود آن واو را
 بهمزه مکسوره بدل کردند تا از **مَقَاوِلُ** گشت **مَقَائِلُ** شد **مَقِئِلُ** تصغیر
مَقَالُ است **مَقَالُ** اسم واحد بکبر بود چون خواستند که اسم واحد بکبر را اسم
 واحد مصغر سازند در کردند سیوی اصلش که اصلش **مَقْوَلُ** بود حرف اول حرکت
 ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جای از برای علامت تصغیر در آوردند
مُقَبِلُ شد بجهه داو یا بهم آمدند نخستین حرف از ایشان ساکن بود واو را بیما
 بدل کردند یا در یا ادغام کردند تا از **مُقَبِلُ** گشت **مُقِئِلُ** شد **مَقَالُ** **مَقَا**
مَقَائِلُ **مُقِئِلُ** **مَقْوَلُ** نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارع را حذف
 کردند **المَقَاوِلُ** آلات فرقی ندارند مجرعه **مَقْوَلُ** **مَقْوَلَانُ** **مَقَائِلُ** **مُقِئِلُ**
مَقْوَلَةٌ **مَقْوَلَاتُ** **مَقَائِلُ** **مُقِئِلَةٌ** **مَقْوَلَانِ** **مَقَائِلِ**
مُقِئِلِ اعنال جمع تکبیر تصغیر است کبیری قدری فرقی دارند که **مَقَائِلُ** جمع
 تکبیر **مَقْوَالُ** است **مَقْوَالُ** اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر
 سازند سهه تیم را بفتح بدل کردند ثانی ساکن را نیز حرکت فتحه دادند سوم جالف از
 برای علامت جمع تکبیر را آوردند حرف که مابعد از الف جمع تکبیر بود آن حرکت
 کسره دادند ثوین اخذ کردند تا از **مَقْوَالُ** گشت **مَقْوَالُ** **مَقْوَالُ** **مَقْوَالُ**
 تا بعبیه **مَقْوَالُ** پس الف ساکن ماقبلش مکسوره **المَقَاوِلُ** شد بجهه داو واقع

شد بعد از الف زائمه و این چنین ثقیل بود آن و او را بهمه مکسوره بدل کردند تا
 مَقَادِيلُ گشت مَقَابِلُ شد مُقَابِلُ، تصغیر مَقْوَالُ است مَقْوَالُ، هم داده
 مکبر بود الف نصار زده نقش مَقْبِذَالُ، بعده الف ساکن، مانتبش مکسوران الف را
 بیابیل کرد تا از زده نقش گشت مُقَبِذَالُ شد بعده داو و یا هم آمدند
 نخستین حرف ایشان ساکن، او را بیابیل کردند تا از مُقَبِذَالُ گشت مُقَبِذَالُ،
 شد بعده اجتماع ثلث ایات شرحین اجتماع ثلث ایات در کلام عرب
 مسکوه پنداشتند یائی اول در ثانی ادغام کردند ثالث را حذف کردند تا از
 مُقَبِذَالُ گشت مُقَبِلُ شد هم تفضیل الفرق نذرند پس مجرّمه هذا اقوال اقوال
 اقوالون اقائل اقبیل، توهلی قولی ان قولیات قول عوقلی باب دوم
 از جوت یائی قیاس بر ضرب ضرب یا است همچون باع بیع بیعاً فقوا بیع
 و بیع میباع بیعاً فان الک بیع لم یبع لم یبع لا یبیع لا میباع کن بیع کن
 میباع لیبع الامر منه یع والنهی عنه لا یبع لا یتبع والظرف منه یتبع
 والآله منه یتبع و یتبعه و میباع و المجمع منهل میباع و میباع و دخل
 التفضیل منه یتبع والمؤنث منه یتبعی والمجمع منهما آیا یتبع و یتبع باع در اصل
 بیعاً و بیعاً اسم مصدر بود الیها از بیعاً گشت بیع شد بیع بیعاً بیعاً بیعاً
 بیع بیعت بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً
 بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً بیعتاً

بِبِعْتِ بِبِعْتِ بَعْتًا لَشَدَّ بَاعٌ بَاعًا بَاعُوا بَاعَتْ بَاعَتْ شَدَّ دَوْرٌ بَبِعْنَ
 بَبِعَتْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ بَبِعْتُمْ
 آن ثرابه الف بدل کرد بوجه اتقاء الساکنین شد میان الف و عین الف را حذف
 کردند تا از عین بَبِعْتِ الی گشتند بَبِعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتِ
 تا دلالت کند بر حذفیت یا تا از بَعْنِ اذ گشتند بَعْنِ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا
 بَبِعْتُمْ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا
 بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا بَعْتُمْ بَعْتِ بَعْتًا
 معلوم بود از ذکر در سبوی صلش که صلش بَبِعُ بود یک حرت از حروف اَنِّین مفوم
 با سکون فاکلمه در اولش در آوردند اذ بَبِعُ شد بوجه یا متحرک ما قبلش حرت صیح
 ساکن حرکت یار انقل کرده بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین شد میان
 یا و عین در جمعی مؤنث یا را حذف کردند تا از بَبِعُ گشت بَبِعُ شَبِعُ شَبِعَانِ
 بَبِعُونَ بَبِعُ بَبِعَانِ بَبِعْنَ الخ این باب فرق ندارد غیر از اسم مفعول مَبِعُ
 در اصل بَبِعُ بود مَبِعُ فعل مضارع مجهول بود چون خواستند که فعل مضارع
 مجهول را اسم مفعول سازند زد کردند سبوی صلش که صلش بَبِعُ بود حرت مضار
 را حذف کردند بوجه عوض او میم مفتوحه در اولش در آوردند اذ بَبِعُونَ شد بوجه یا متحرک
 ما قبلش حرت صیح ساکن حرکت یار انقل کردند بما قبل ناند بوجه اتقاء الساکنین
 شد میان واو ثابیا یا را حذف کردند تا از بَبِعُونَ گشت مَبِعُونَ شد بوجه ضممه بار

شدند یخات در اصل یخات بود یخات فعل ماضی معلوم الخ در گذرند بسوی صلش که
 اصلش خوف بود یک حرف از حرفون اَتَبَن مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش
 در آوردند ما قبل آخر حرکت نخبه دادند در آخرش عرابی فی در آوردند تا از خوف گشت
 یخون شد بوجه و اذ متحرک قبلش حرف صحیح ساکن حرکت و اذ را نقل کرده بما قبل
 دادند بوجه و اذ ساکن ما قبلش مفتوح آن و اذ را به الف بدل کردند تا از خوف
 گشت یخات شد باقی این باب تیاس مست فرق ندارند با آنکه فعل ناقص بر
 شش باب مشهور آمده است باب اول از ناقص دادی تیاس بر نصه **نَصْرٌ**
نَعْوًا آمده است همچون **دَعَا يَدْعُو** اَدْعَاءُ اَوْ دَعْوَةً فَهَوَّ دَاعٍ وَ دَعِيَ يَدْعَى
دَعَاءٌ اَوْ دَعْوَةً فَذَلِكَ مَدَّ عَوْ لَمْ يَدْعُ لَمْ يَدْعُ كَلَا يَدْعُو كَلَا يَدْعَى لَنْ يَدْعُو
لَنْ يَدْعَى لَيْدَعُ لَيْدَعُ الْاَمْرُ مِنْهُ اَدْعُ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَا تَدْعُ لَا
تَدْعُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَدَّ عَى وَالْاَلَاءُ مِنْهُ مَدَّ عَى وَمِدَّ عَاتٌ وَ
مِدَّ عَاءٌ وَاجْمَعُ مِنْهُمَا مَدَّاعٍ وَمَدَّاعِيٌّ وَفَعْلُ التَّفْصِيلِ مِنْهُ اَدْعَى وَالْمَوْتُ
 مِنْهُ دَعَى وَاجْمَعُ مِنْهُمَا اَدْعَى وَدَعِيَ دَعَاءٌ فِي اَصْلِ دَعَا وَابُدُو اَوْ وَاوَقَعَ شَدَّ
 بَعْدَ اِزَالَةِ زَائِدَةٍ وَابِنْ جَنِينٍ نَقِيلُ بُوْدَانٍ وَاِذْ رَابِعُهُ مَفْتُوحٌ بَدَلُ كَرْدِنَا اَوْ دَعَا وَا
 گشت **دَعَاءٌ** شد **دَعَا** در اصل **دَعَاءٌ** اَبُو دَعَاءٌ اَسْمٌ مَصْرُوعٌ بُوْدَانٍ خَوَاتِنُهُ كَلِمَةٌ اَسْمٌ مَعْدَمٌ
 رَا فَعْلٌ مَاضِي مَعْلُومٌ سَاوَدَ رُكْرُكٌ رُكْرُكٌ سَبُوِيٌّ صَلَشٌ كَرَّ صَلَشٌ دَعَا وَا بُوْدُضْمٌ دَالٌ اَلْفَتْحُ بِدَلٍ
 كَرْدِنَا لَفْتٌ تَوْنِيْنٌ مَصْرُوعِيٌّ رَا فَعْلٌ كَرْدِنَا دَعَا وَا گشت **دَعْوَةٌ** شد بوجه و اذ متحرک قبلش

مفتوح آن و او را با الف بدل کردند تا از دَعْوَا گشت دَعَا شد دَعْوَا بر حال فتح داشت
 دَعْوَا در اصل دَعْوَا بود و او متحرک اقبل او مفتوح آن و او را با الف بدل کردند بعد
 التقاء الساکنین شد میان الف و واو الف را حذف کردند تا از دَعْوَا گشت دَعْوَا
 شد دَعْت در اصل دَعْوَتْ بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف بدل کردند
 بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از دَعْوَتْ
 گشت دَعْت شد دَعْتَا در اصل دَعْوَتْنا بود و او متحرک ما قبلش مفتوح آن و او را با الف
 بدل کردند بعد التقاء الساکنین شد میان الف و تائی ساکن حقیقی الف را حذف کردند تا از
 دَعْوَتْنا گشت دَعْتَا شد باقی بر حال خودست مجموعه صنع این است دَعَا دَعْوَا دَعْوَا
 دَعْت دَعْتَا دَعْوَنْ دَعْوَتْ دَعْوَمَا دَعْوَمَمْ دَعْوَنْ دَعْوَمَا دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ
 یَدِمْ در اصل دَعَا بود دَعَا فعل ماضی معلوم بود چون خواستند که فعل ماضی معلوم را فعل
 مضارع معلوم سازند در کزید بسوی هلمش که هلمش دَعْوُ بود یک حرف از حروف ایتین
 مفتوحه با سکون فاکلمه در اولش در آوردند قبل آخر حرکت فمه دادند در آخرش اعراب
 فعلی در آوردند تا از دَعْوَا گشت یَدِمْ دَعْوَمَمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ دَعْوَمَمْ دَعْوَمَنْ
 ثقیل بود آن را انداختند تا از یَدِمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَمْ دَعْوَمَنْ
 شدند یَدِمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ بر حال خود است یَدِمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ در اصل یَدِمْ دَعْوَمَنْ
 دَعْوَمَنْ بودن ضمیر بر او ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میا و
 داد و ادوی را حذف کردند تا از یَدِمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ گشتند یَدِمْ دَعْوَمَنْ دَعْوَمَنْ

شدند عین در اصل تَدْعُوْنُ بود کسره بر فاء ثقیل بود آن را انداختند نقل کردند
 بماقبل از ند بعد از سلب حرکت یا قبل بعد از تقاد الساکنین شد میان او یا واو را حذف
 کردند تا از تَدْعُوْنُ گشت تَدْعِیْنُ شد مجرّمه هاست یَدْعُوْنُ یَدْعُوْنُ یَدْعُوْنُ
 تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ یَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ
 تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ تَدْعُوْنُ
 بود چون خواستند که فعل مضارع معلوم را اسم فاعل سازند در کردند بسوی صلش که صلش
 یَدْعُوْنُ بود حرف مضارع را حذف کردند التَّوَدَّاعُوْ شَدَّ بَعْدَهُ وَادَّ مَتَحَرِّکَ بِاِقْبَلِشِ کَلِمَ
 آن واو را بیابا بدل کردند تا از دَّاعُوْ گشت دَّاعِیْ شَدَّ بَعْدَهُ ضَمُّهُ بِرِیَاقِیْلِ بُودِ اَنْ رَا
 انداختند بعد از تقاد الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف کردند و تنوین بماقبل
 دادند تا از دَّاعِیْ گشت دَّاعِ شَدَّ دَّاعِیَّانِ دَّاعِیَّیْنِ هَر دَوْتَنِیْهِ دَّاعِیْ اسْت
 دَّاعِیْ اَمَّ وَاحِدٌ مَذْکُورٌ بَدْوَجُوْنِ خَوَاسْتَنْدَ کَه اَمَّ وَاحِدٌ مَذْکُورٌ رَا تَمْنِیْهِ سَا زَنْدَرُ دَرْ کَرْدَنْدِ بَوَیْ صَلْشِ
 که صلش دَّاعِیْ بُودُ دَر اَخْرِشِ الفِ بَر اِشِ عَلَامَتِ تَمْنِیْهِ رِحَالَتِ رَفْعِ التَّوَدَّاعِیَّانِ مَشْدُودِ
 حَالَتِ رَفْعِ دِیَا دَّاعِیَّیْنِ مَشْدُودِ حَالَتِیْ نَصْبِ جَمْعِ دَّاعِیَّوْنُ دَّاعِیَّیْنُ دَر اَصْلِ دَّاعِیَّوْنُ
 دَّاعِیَّیْنِ بُودَنْدِ حَرِکَتِ یَدِ اَنْعَلِ کَرُوَنْدِ بَمَاقِبَلِ دَا دَنْدِ بَعْدِ اَز سَلْبِ حَرِکَتِ بَمَاقِبَلِ بَعْدِ اَلتَّحَاوُرِ
 السَّاکِنِیْنِ شَدَّ مِیَّانِ وَاوُ وَاوِیَا مِیَّانِ یَا مِیْ اَوَّلِیْ رَا حَذَفُ کَرُوَنْدَ تا از دَّاعِیَّوْنُ
 دَّاعِیَّیْنِ گشتند دَّاعِوْنُ دَّاعِیَّیْنِ شَدَّ دَّاعِیَّیْنُ دَر اَصْلِ دَّاعِیْ بُودِ دَّاعِیْ اَمَّ وَاحِدٌ
 مَذْکُورٌ بَدْوَجُوْنِ خَوَاسْتَنْدَ کَه اَمَّ وَاحِدٌ مَذْکُورٌ رَا اَمَّ وَاحِدٌ مُؤَنَّثَهُ سَا زَنْدَرُ دَرْ کَرْدَنْدِ بَوَیْ صَلْشِ کَه

اصلش دایمی بود در آخرش تائی متحرکه منونه از برای علامت تائینش را آورند از دایمیته
 شد دایمیتان در اعیانین هر دو تنبیه دایمیته است از دایمیتان شد در حالت رفع
 و یاد اعیانین شد در حالتی نصب جردایمیته جمع مؤنث سالم دایمیته است دایمیته
 اسم واحد مؤنثه بود چون خواستند از دایمیتا که شد بجهه در حزن از یک جنس هم آمدند اولی را
 خاف کردند از دایمیتا که گشت دایمیتا که شد دعای جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد
 مذکر بود چون فراموشی که اسم واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود
 حزن دل و ثالث ذایع را حرکت فتحه دادند الف حدان اخذ کردند به عوض آورد در آخرش تائی
 متحرکه منونه از برای علامت جمع تکسیر در آوردند تا از دایمی گشت دایمیته شد بجهه یا
 متحرک با قبلش مفتوح آن یا با الف بدل کردند تا از دایمیته گشت دعای که شد بجهه فتحه
 دل را بضم بدل کردند تا التباس جمع با مفرد انیا بد همچون صلوات و ذکاة و دعای از دعای
 گشت دعای که شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم
 واحد مذکر را جمع تکسیر سازند و کردند بوی اصلش که اصلش دایمی بود حزن دل را حرکت ضمیه
 دادند ثانی است در و ساختند حرکت فتحه او در الف حدان اخذ کردند چه جام با الف از
 برای علامت جمع تکسیر در آوردند در آخرش تنوین تکمیل آوردند تا از دایمی گشت دعای که شد بجهه
 یا واقع شد بجهه ز سف را بدهد و این چنین فعل بود آن یا بجهه مضمومه بدل کردند تا از دعای
 گشت دعای که شد دعای نیز جمع تکسیر ذایع است ذایع اسم واحد مذکر بود که اصلش دایمی بود حزن
 اول را حرکت ضمیه از ثانی است در و ساختند حرکت فتحه دادند ثانی حدان اخذ کردند تا از

دَرِیْ کُوْعِیْ شَد بَعْدَهُ فَمَهْ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَهُ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَاوَد
 تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ کَرِیْدَنْ دَوْنُوْیْنَ بِمَا قَبْلُ اِدْنَدْنَا اَزْ دُوْعِیْ گُشْت دُوْعِیْ شَد دُوْعِیْ جَمْعِ تَمْکِیْبِر
 دَوَاعِیَّةٌ اَسْت دَوَاعِیَّةٌ اَسْمٌ وَاوَحِدَةٌ مَوْنَشَةٌ یُوْدِیْنَ خَوَاسْتَنْدَ کَهْ اَسْمٌ وَاوَحِدَةٌ مَوْنَشَةٌ رَا جَمْعِ تَمْکِیْبِر
 یُوْدِیْنَ دُوْعِیْ صِلَشْ کَهْ صِلَشْ دَوَاعِیَّةٌ یُوْدِیْنَ اَوَّلِ بَرِیْ اَلْتِ خُوْدِ بَانِیْ گُشْت اَسْتَدْنَا نِیْ کَهْ
 قَابِلِ حَرِکْتِ نَبُوْدَانَ رَا یَاوَد مَفْتُوحَهْ بَلْ کَرِیْدَنْ اَلْمَوْنَشَةَ بِرِیَاقِیْلِ یُوْدَانَ
 رَا اِنْدَاخْتَد لِسْ بِرِیْ خُوْصِ حَرِکْتِ اَوْتَمُوْیْنَ دَرِیْ اَدْرَدَنْدُوْیْنَ بِنِ تَنْوِیْنَ عَوْضِ سَتِ و تَنْوِیْنَ
 عَوْضِ دَرِیْ غَیْرِ مَصْرُفِ جَانِزِ سَتِ بِرِیْ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا یَاوَد تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ
 کَرِیْدَنْ دَوْنُوْیْنَ رَا بِمَا قَبْلُ وَاوَدْنَدْنَا اَزْ دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیْ شَد دَوَاعِیْ دُوْعِیْ هَرِیْدُوْیْنَ
 مَصْخَرَانِ دَوَاعِیَّةٌ اَسْت دَوَاعِیَّةٌ هَرِیْدُوْیْنَ مَلْکِیْرَانِ یُوْدِیْنَ اَلْمَوْنَشَةَ کَرِیْدَنْ دُوْعِیْ
 صِلَشْ کَهْ صِلَشْ دَوَاعِیْ دَوَاعِیَّةٌ یُوْدِیْنَ اَوَّلِ رَا حَرِکْتِ فَمَهْ دَاوَدْنَا نِیْ کَهْ قَابِلِ حَرِکْتِ یُوْدِیْنَ
 اَنْ رَا یَاوَد مَفْتُوحَهْ بَلْ کَرِیْدَنْ اَلْمَوْنَشَةَ بِرِیْ اَلْمَوْنَشَةَ شَد بَعْدَهُ دَوْنُوْیْنَ فَمَهْ بِرِیْ
 ثَقِیْلِ یُوْدَانَ رَا اِنْدَاخْتَد بَعْدَهُ التَّقَاوُ السَّکِیْنِیْنَ شَد مِیْلًا تَنْوِیْنَ یَا رَاخْتَدَنْ کَرِیْدَنْ
 تَا اَزْ دَوْنُوْیْنَ گُشْت دَوَاعِیْ شَد مَجْمُوعَهْ صَبِیْحِ اِنِ سَتِ دَوَاعِیْ اَبِیَانَ دَا عَوْوَنْ
 دَوَاعِیَّةٌ دَا عِیْنَ تَانِ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ
 دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ
 دَاوَدْنَا قَبْلُ اَخْرَا حَرِکْتِ کَسُوْدَا دَنْدَا اَزْ دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیْ شَد بَعْدَهُ وَاوَد مَخْرَکِ اَبِیَانَ کَسُوْر
 اَنْ دَاوَدْنَا بِمَا بَلْ کَرِیْدَنْ اَزْ دَوَاعِیْ گُشْت دَوَاعِیْ شَد دَوَاعِیْ دَوَاعِیَّةٌ دَوَاعِیَّةٌ

دُعَيْنَ دُعَيْتَ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُمْ دُعَيْتِ دُعَيْتُمَا دُعَيْتُنَّ دُعَيْتُمْ دُعَيْتُنَا
 بعده دُعُوا در اصل دُعِيُوْهُ بود - ضممه بر یا ثقیل بود آن را نقل کردند بما
 قبل دادند بعد از سلب حرکت با قبل بعده التقاء الساکنین شد میان دا و ویا یا را
 حذف کردند تا از دُعِيُوْهُ گشت دُعُوا شد یَدْعُوْهُ در اصل یَدْعُوْهُ دُعِيُوْهُ فعل مضارع
 معلوم بود الخ یَدْعُوْهُ شَدِيدٌ عَوْنٌ یُدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ یُدْعُوْنَ
 تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ تَدْعُوْنَ
 در یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ اَدْعُوْهُ و اَوْجِهَامٌ جاد واقع شد ما قبل او ضممه نبود آن را بیا بدل
 کردند بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند تا از یَدْعُوْهُ یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 اَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ شدند در یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 را بیا بدل کردند تا از یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 و اَوْجِهَامٌ جاد واقع شد ما قبل او ضممه نبود آن را بیا بدل کردند تا از یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 الساکنین شد میان الف و و الف را حذف کردند تا از یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 و در یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 از یَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 قبل او ضممه نبود آن را بیا بدل کردند تا از تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ تَدْعُوْهُ
 ما قبلش مفتوح آن را با الف بدل کردند پس التقاء الساکنین شد میان الف و یا الف را

حذو کردند تا از تَدُعِین گشت تَدُعِین شد مجموعہ ہذا میں علی میدعیان میدعون
 تَدُعِی تَدُعِیان میدعیان تَدُعِی تَدُعِیان تَدُعِون تَدُعِون تَدُعِیان تَدُعِیان
 تَدُعِین ادعی اندعی مدعو در اصل میدعی بود میدعی فعل مضارع مجهول بود
 انہ کہ اہلس یَدُعُو بود حرف مضارعت راجعت کردند بجای اوسیم مفتوحہ باسکون ناکلمہ
 در اولش آوردند الخ تَدُعُو و شد بجدہ دو حرفن از یک جنس ہم آمدند اول ساکن ثانی
 متحرک اول در ثانی ادغام کردند تا از مَدُعُو گشت مَدُعُو شد مَدُعُو
 مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان
 مَدُعُو و مَدُعُو من مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان مَدُعُو ان
 قیاس است مک اعی جمع تکسیر مَدُعُو و مَدُعُو است مَدُعُو و مَدُعُو
 ہر دو آئی و حدان بودند الخ رد کردند بری اصل کہ اہل ایشان مَدُعُو و مَدُعُو
 بودند حرفن اول بر حالت خود بانی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند الخ
 مَدُعُو و شد بجدہ واو ساکن ما قبلش کسر الخ مَدُعُو شد بجدہ واو یا ہم
 آمدند نخستین حرفن از ایشان ساکن بود واو را بیا بدل کردند یا دریا ادغام کردند
 تا از مَدُعُو گشت مَدُعُو شد مَدُعُو و مَدُعُو ہر دو مضمران مَدُعُو
 و مَدُعُو است انہ کہ اہل ایشان مَدُعُو و مَدُعُو است حرفن اول را
 حرکت ضمہ دادند ثانی ساکن را حرکت فتح دادند آہ مَدُعُو و مَدُعُو شد
 بجدہ واو ساکن ما قبلش کسر ان واو بیا بدل کردند تا از مَدُعُو و مَدُعُو

گشتند مَدَّيْجِيُو و مَدَّيْجِيُو كَاشْدَنْد رَجْعَه وَاو دِيَا سَم آيد نَدَا مَدَّيْجِيُو مَدَّيْجِيُو
شدند اِنْ يَدْعُ اِنْ تَدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ اُدْعُ اِنْ تَدْعُ در اصل مَدَّيْجِيُو اُدْعُو نَدَّيْجِيُو
چون اِنْ شرطيه تشكيك بازم معلوم در اول ايشان در آوردند آخر ايشان اجزم
گرفتند علامت الجزمى در آخر مضرات مثل انما بغير ادواست و حرف علت شد تا از
يَدَّيْجِيُو اُدْعُو اُدْعُو نَدَّيْجِيُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو
شدند تشبيه با غيره فرق ندارد مجرور هَذَا اِنْ يَدْعُ اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو
اِنْ تَدْعُ اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو
اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو اِنْ تَدَّيْجِيُو
است مجرور هَذَا ميباشد اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو
اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو اِنْ يَدَّيْجِيُو
تَدَّيْجِيُو اِنْ اُدْعُ اِنْ نَدَّيْجِيُو اِنْ نَدَّيْجِيُو اِنْ نَدَّيْجِيُو اِنْ نَدَّيْجِيُو
ميكند زيرا كه الف قابل اعراب نيست اُدْعُ در اصل مَدَّيْجِيُو اُدْعُو نَدَّيْجِيُو
مخاطب معلوم بود از پس جمله صلي منصومه در اولش در آوردند آخرش اِدْف كرده اند
علامه الوقفى در آخر مضرات مثل انما بغير ادواست مؤنثه مخاطبه سقوط حرف علت
شد تا از تَدَّيْجِيُو اُدْعُ شده ديگر تشبيه و جمع وغيره قياس است مجرور آن كه
اُدْعُ اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو اُدْعُو
نون تا كيد ثقيله با متصل شده و او محذوفه را پس عود نمود بسنى بر فتحه شده و نون تا كيد

فتیله را نیز حرکت نتمه دادند تا از اذع گشت اذعوت شد دیگر قیاس گشت اذعوت
 اذعوت اذعت اذعت اذعوتان اذعوتان خفیفة علی هذه القیاس است
 اذعوت اذعوت اذعوت مدعی را از فعل مضارع مطلق بنا کرد حرف مضارعت
 راضف کردند بجای اویم مضومه د اولش ده آوردند اذعوت شده و اذعوت
 شد بموجب چهارم ما قبل اذعوت نبود آن داور را بیابا بدل کردند تا از اذعوت گشت
 مدعی شد بوجه ضممه بر یا قبل بود آن را انداختند بوجه التقاء الساکنین شد
 میان یاد تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی
 شد مدعیان مدعیین هر دو تشبیه مدعی است مدعی اسم واحد بود اولم ذکر کردند
 بسوی هاش که هاش مدعی بود در آخرش الف از برای علامت تشبیه در حالت
 رفع آه مدعی جمع تکبیر مدعی است مدعی اسم واحد بود چون خواستند که اسم واحد
 را جمع تکبیر سازند که بسوی هاش که هاش مدعی بود حرف اول بر حالت خود
 باقی گذاشتند ثانی ساکن را حرکت نتمه دادند سوم با الف از برای علامت جمع
 تکبیر در آمدند حرف که مابعد از الف جمع تکبیر بود آن را حرکت کسره دادند تنوین
 را حذف کردند از جهت منع صرف تا از مدعی گشت مدعی شد بوجه حرکت یا
 را انداختند پس به عوض حرکت یا تنوین در آوردند و این تنوین عوض است و
 تنوین عوض در غیر مصرع جائز است بوجه التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین
 یا را حذف کردند تنوین را بما قبل دادند تا از مدعی گشت مدعی شد صد بیع

تصغیر مدعی است مدعی اسم واحد مکبر بود چون خواستند که اسم واحد کبر را اسم
واحد مصغر سازند که در ذنب سومی هلسش که هلسش مدعی بود حرف اول را حرکت
ضمه دادند ثانی ساکن را حرکت فتحه دادند سوم جایا از برای علامت تصغیر در
آوردند حرفن که مابعد از یائی تصغیر بود آن را حرکت کسره دادند تا از مدعی گشت
مدعی شد بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد
میان یا و تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد مدعی مدعیان مدعی مدعی مدعی را نیز از فعل مضارع مطلق بنا
کردند حرف مضارعت را حذف کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ما
قبل آخر را حرکت فتحه دادند در آخرش تنوین ممکن از برای علامت لمینه آوردند
تا از فعل مضارع مطلق گشت مدعی شد بعد و او واقع شد بموضع چهارم
ما قبل او ضم نبود آن را در اینجا بدل کردند تا از مدعی گشت مدعی شد
بعد ضمه بر یا ثقیل بود آن را انداختند بعد التقاء الساکنین شد میان یا و
تنوین یا را حذف کردند تنوین را بما قبل او اندتا از مدعی گشت مدعی
شد قیاس بر وزن ست تکرار بکار نیست مجموعه نهاد مدعی مدعیان مدعی
مدعی مدعیان را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند حرف مضارعت را حذف
کردند بجای او هم کسوره در او ش در آه دند ثالث و رابع را حرکت فتحه دادند در
آخرش آئی متحرکه نمونه از برای علامت آلت وسطی در آوردند تا از فعل مضارع مطلق

گشت **مَدَّ عَوَّ** شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش مفتوح آن **وَاو** را به الف بدل کردند
تا از **مَدَّ عَوَّ** گشت **مَدَّ عَا** شد **مَدَّ عَا تَانِ** **مَدَّ عَا تَانِ** هر دو تشبیه
مَدَّ عَا است **وَاو** که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود در آخرش الف از برائے علامت تشبیه
در حالت رفع **وَاو** **مَدَّ** جمع تکبیر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد کبر بود **وَاو**
رکورد بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود کسره **مَدَّ** را به فتح بدل کردند ثانی
ساکن را حرکت فتح دادند سوم **مَدَّ عَا** الف **وَاو** **مَدَّ** ایچو شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش
کسره آن **وَاو** را بیا بدل کردند تا از **مَدَّ عَوَّ** گشت **مَدَّ اِعْ** شد بجهه ضم بر
یا ثقیل بود آن را انداختند پس به عوض حرکت یا تونین در آوردند **وَاو** تا از **مَدَّ اِعْ**
گشت **مَدَّ اِعْ** شد **مَدَّ اِعِیَّة** تعنیر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد کبر بود
وَاو که هملش **مَدَّ عَوَّ** بود در حین اول را حرکت ضم دادند ثانی ساکن را حرکت فتح
دادند **وَاو** **مَدَّ اِعِیَّة** شد بجهه **وَاو** متحرک ماقبلش کسره **وَاو** **مَدَّ اِعِیَّة** شد **مَدَّ عَا**
مَدَّ عَا تَانِ مکلِّع **مَدَّ اِعِیَّة** **مَدَّ عَا** را نیز از فعل مضارع مطلق بنا کردند
حرف مضارعت **اِح** حذف کردند **وَاو** **مَدَّ عَا** شد بجهه **وَاو** واقع شد بعد از الف
زائده **وَاو** **مَدَّ عَا** شد **مَدَّ عَا** آن **مَدَّ عَا** تانین هر دو تشبیه **مَدَّ عَا** است
مَدَّ عَا اسم واحد بود **وَاو** **مَدَّ** جمع تکبیر **مَدَّ عَا** است **مَدَّ عَا** اسم واحد
بدون خواستند که اسم واحد را جمع تکبیر سازند رکورد بسوی هملش که هملش **مَدَّ عَا**
بود کسره **مَدَّ** را بفتح بدل کردند **وَاو** **مَدَّ** از **مَدَّ اِعِیَّة** الف ساکن

ما قبلش کسور آن الف را بیابا بدل کردند تا از بهر النقص گشت مَدَّ لِعِيْمُوْشِد
 بعده فاو یا بهم آمدند نخستین حرف ایشان ساکن الُوْ مَدَّ اِعْمِيْ شِد مَدَّ لِعِيْمُوْشِد
 القیاس است و مَدَّ عَاءُ مَدَّ عَاءُ اِنْ مَدَّ اِعْمِيْ مَدَّ لِعِيْمُوْشِد اَدْعِيْ اَز فِعْل مَضَارِعِ
 معلوم بنا کردند حرف مضارعت را غایت کردند بجای او همزه مفتوحه تفضیلیه در
 آوردند الُوْ اَدْعُوْ شِد بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او ضمّه نبود آن را بیابا بدل کردند
 تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعِيْ شِد بعده یا متحرک ما قبلش مفتوح آن یا را با الف بدل
 کردند تا از اَدْعِيْ گشت اَدْعِيْ شِد اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ هر دو تشنیه اَدْعِيْ است
 اَدْعِيْ اِم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را تشنیه سازند و کردند بر وی
 هلسش که هلسش اَدْعُوْ بود در آخرش الف از برای علامت تشنیه در حالت رفع
 تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ شِد بعده و او چهارم جا واقع شد ما قبل او ضمّه
 نبود آن را بیابا بدل کردند تا از اَدْعُوَانِ اَدْعُوَانِ گشتند اَدْعِيَانِ اَدْعِيَانِ
 شدند اَدْعُوَانِ اَدْعِيَانِ هر دو جمعی مذکور است الُوْ اَدْعِيْ است الُوْ اَدْعِيْ جمع تکمیل
 اَدْعِيْ است اَدْعِيْ اِم واحد مذکر بود چون خواستند که اسم واحد مذکر را جمع تکمیل سازند
 زد کردند بر وی هلسش که هلسش اَدْعُوْ بود حرف اولی بر حالت خود بان گداشتند ثانی
 ساکن را حرکت فتح دادند آه اَدْعُوْ شِد بعده و او متحرک ما قبلش کسور آن را بیابا بدل
 کردند تا از اَدْعُوْ گشت اَدْعِيْ شِد بعده حرکت یازدهم افتاد پس بعضی حرکت
 یا تونین دادند و این تونین عوضی است الُوْ اَدْعِيْ شِد اَدْعِيْ تَصْغِير اَدْعِيْ است

اذعی اسم واحد مکتب بود الخ مجرور به اذعی اذعیان اذعون اذراع اذیع دخی
 در اصل اذعی بود اذعی اسم واحد مذکر بد چون خواستند که اسم واحد مذکر را کم واحد
 مؤنثه سازند در کوزه برمی هایش که هایش اذعو بود همزه را حذف کردند تا بی ساکن
 را حرکت ضمه دادند با ساکن بین کلمه ضمه و او را بغضه بدل کردند در آخرش الف مقصوده
 از برای علامت اسم تفضیل مؤنثه سازد و ند تا از اذعو گشت دخی شد بعد و او را با بدل
 کردند تا از دخی گشت دخی شد دعیان دعیان هر دو تثنیه دخی است دعی اسم
 واحد مؤنثه بود الخ در آخرش الف از برای علامت تثنیه در حالت رفع و یا بادر حالتی نصب جبر و
 نون مکسره عوض از حرکت رفعی مفروده آخرش در آوردند بعد انتقاد الساکنین شد بیان
 الفین در حالت رفع و میان الف و در حالتی نصب جبر الف ایامی مقصومه بدل کردند تا از دخی
 گشت دعیان شد در حالت رفع و یا حقیقین شد در حالتی نصب جبر بعد یا متحرک
 ما قبلش حرف صحیح ساکن حرکت یا او را با قبل دادند یا در یا ادغام کردند تا از دعیان
 دعیان گشتند دعیان دعیان شدند دعیان جمع مؤنثه سالم دعی است الخ
 بعد انتقاد الساکنین شد میان الفین الف اولی را بیامی مقصومه بدل کردند تا از دخی
 گشت دعیان شد بعد یا متحرک قبلش حرف صحیح ساکن الخ دعیان شد دخی جمع
 تکمیل دخی است دخی اسم واحد مؤنثه بد چون خواستند که اسم واحد مؤنثه را جمع
 تکمیل سازند حرف اول بر حالت خود باقی گذاشتن تانی ساکن را حرکت فتحه دادند فتویا
 را بغضه بدل کردند الف مقصومه را حذف کردند تا از دخی گشت دخی شد بعد یا متحرک

با قبلش مفتوح آن یا را به الف بدل کردند تا از دعوی گشت دعوی شد و دعوی در اصل
 بود دعوی اسم خاصه مکبره بود چون لم دعوی شد مجرده نداد دعوی دَعِيَانِ دَعِيَاةٌ دعوی
 دَعِيَةٍ باب هم از ناقص یا بی تیناس بر ضربت تَفْرِيبٌ آمده است چون می یوزعی
 رَمِيَا الرمي تیر انداختن فهو راجع و ضربی میوزعی رَمِيَا فذال معر می کم میوزم کم میوزم
 لا یوزعی لا یوزعی کن یوزمی کن یوزمی الیوزم الیوزم آلا مر منه ازم والنهی
 عنه لا تزوم لا تزوم انظرن منه مر می و الاله منه مر می و مر مآناه
 و مر مآء و الجمع منهما امر ام و مر ای و انفل تفضیل منه امر می و المونث منه
 ضمیه و الجمع منهما امر ام و مر می مر می را از فعل مضارع مطلق بنا کردند و حرف
 مضارعت را حذف کردند بجای او میم معنومه در آوردند ما قبل آخر انتم دادند زیرا
 که گفته شد بیت

يُفْعِلُ مَفْعِلٌ است الاز ناقص اے کمال
 غیر از یفعل مَفْعِلٌ است الا که باشد

از مثال دور آخرش تنوین ممکن در آوردند تا از فعل مضارع مطلق گشت موزعی شد
 ضممه بر یا تفعل بود انداختند جده التقاء الساکنین شد میان یا و تنوین یا را حذف
 کردند و تنوین را بما قبل دادند موزعی شد با سبب ناقص ای قیاس عظیم عَلِمَ عَلِمْنَا آمده
 چون مِضِي مِضِي مِضِي الرضی نوشنود شدن فهو راجع و ضربی یوزعی مِضِيَا
 فذال معر ضربی کم میوزم کم میوزم لا یوزعی لا یوزعی کن یوزمی کن یوزمی
 فذال معر ضربی کم میوزم کم میوزم لا یوزعی لا یوزعی کن یوزمی کن یوزمی

لِيَرَضُ لِيَرَضُ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْضٌ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تَرْضُ لَا تَرْضُ الظَّنُّ مِنْهُ مِنْ فِعْلِ
 وَالْأَلْتَمَسُهُ مِنْ مَوِيٍّ وَهُوَ مَرَضًا لَا وَهَرَضًا عَوَّاجًا وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضٌ مِنْ أَرْضِي وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ
 أَرْضِي الْمَوْتُ مِنْهُ مَرْضِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا أَرْضِيٌّ وَرَضِيٌّ بِأَبِ جِهَامٍ مِنْ قِيَّاسِ بَرِّ عِلْمٍ
 تَقْلِيمًا هَلُمَّ أَمَّهُ اسْتَجَابَ رَجُلٌ خَشِيَ مَخَشِيًّا الْخَشْيَ تَرَسَّدَ يَتَرَسَّدُ خَشِيَ وَخَشِيَ مَخَشِيًّا خَشِيًّا
 فَذَاكَ مَخَشِيٌّ لَمْ يَخْشَ لَمْ يَخْشَ لَا يَخْشَى لَا يَخْشَى لَنْ يَخْشَى لَنْ يَخْشَى لَنْ يَخْشَى لَنْ يَخْشَى لَنْ يَخْشَى
 أَخْشَى وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تَخْشُ وَلَا تَخْشُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَخْشِيٌّ وَالْأَلْتَمَسُهُ مِنْهُ مَخْشِيٌّ
 وَخَشِيًّا لَا وَخَشِيًّا عَوَّاجًا وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَخْشِيٌّ وَمَخْشِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَخْشِيٌّ وَالْمَوْتُ
 مِنْهُ مَخْشِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا مَخْشِيٌّ وَخَشِيٌّ بِأَبِ جِهَامٍ نَقَصَ بِي قِيَّاسٍ بَرِّ مَنَعَ بِمَنْعٍ مَنَعًا
 أَمَّهُ سَرَتْ رَجُلٌ عَلَى يَرْعَى رَعِيًّا وَرَعِيًّا رَعَى وَالرَّعِيَّةُ جِرَانِيَّةٌ وَكَأَنَّهَا دَأْبٌ نَحْوُ
 نَهْوَرٍ رَاعٍ وَمَرَعَى يَرْعَى رَعِيًّا وَرَعِيًّا نَذَاكَ مَرَعَى لَمْ يَرْعَ لَمْ يَرْعَ لَا يَرْعَى لَا
 يَرْعَى لَنْ يَرْعَى لَنْ يَرْعَى لِيَرْعَ لِيَرْعَ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرْعَ وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تَرْعَ
 لَا تَرْعَ وَالظَّرْفُ مِنْهُ مَرَعَى وَالْأَلْتَمَسُهُ مِنْهُ مَرَعَى وَهَرَعًا عَوَّاجًا وَالْجَمْعُ
 مِنْهُمَا مَرَاعٍ وَمَرَعِيٌّ وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ أَرْعَى وَالْمَوْتُ مِنْهُ مَرَعِيٌّ وَالْجَمْعُ
 مِنْهُمَا أَرْعَى وَمَرَعِيٌّ بِأَبِ شَيْمٍ أَرَا نَقَصَ أَوْ قِيَّاسٍ بَرِّ شَرَّتْ يَشْرُتُ شَرَّتْنَا أَمَّهُ
 اسْتَجَابَ رَجُلٌ رَحُوًّا يَرْحُو رَحُوًّا وَرَحُوًّا رَحَى الرَّحِيَّةُ شَرَّتْ نَدَرَ رَحِيًّا لَمْ يَرْحُ
 لَا يَرْحُو لَنْ يَرْحُو لِيَرْحُ الْأَمْرُ مِنْهُ أَرَحَى وَالنَّهْيُ مِنْهُ لَا تَرْحُ وَالظَّرْفُ مِنْهُ
 مَرَحَى وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا رَحَى وَأَنْفَعُ تَفْضِيلًا مِنْهُ رَحِيٌّ وَالْمَوْتُ مِنْهُ مَرَحِيٌّ وَالْجَمْعُ مِنْهُمَا

اخراج و غنی۔

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

طالبان باتمکین و علماء اسخین را معلوم باد اگر چه مرتبہ بندہ نہ اینست کہ
 در خصوص صحت کلام کتاب یا غلطی آن اشارہ کند ولیکن بمقتار حسن اخلاق بزرگان
 کہ چشم از عوائب زیر دستان بپوشند و در افتخاری جرائم کترین نکوشند در حضور میگویم
 کہ کتاب صرف میر تقی ازین در اکثر اعلاہا و صیغہا بسیار غلطی داشت و نسخہ فاضل
 مرحوم ملا دلی محمد اخذ صاحب اگر چه صحیح بود مگر بہ سبب طوالت منقض بہ ملالت گردید و
 بآن نسخہ صرف میرزایاب ہم بود لہذا بحکم ضرورت این خادم علماء احمد عبدالرزاق
 باقتل بصاعت خود در وقت کوتاہ تعمیم نمودم از اخلاق محمودہ بزرگان چنین توقع دارم
 کہ اگر خطا یا نقصان بہ بیند آن را اصلاح نموده و این منقرا بدعائی خیر مرحمت
 فرمایند زیرا کہ انسان از ہمو و خطا خالی نیست۔ ۱۳۳۱ھ

اللهم اغفر لکاتبه و صحبه و مؤلفه و قاریه و ابویهم و جمیع المؤمنین و
 المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء و المنعم و الاموات و صلی اللہ
 تعالی علی خیر خلقه محمد و آلہ و اصحابہ اجمعین۔ علی عبدالرزاق حرم
 یطلب من

الْمَلِئِکَةُ الْقَاتِلَاتُ

محلہ جنگی پشاور، پاکستان

فون ۶۶۴۹۳